

سلام بر کرمیه

اگر چه نیست مرا شأن زائر حرمت
کبوتری است دلم دور گندم کرمت

هشت گوشه بهشت

هشت سخنرانی کوتاه برای دهه کرامت

کاری از شبکه ملی تولیدکنندگان محتوای تبلیغی «هم قلم»

نویسنده: هادی دشن

با همکاری: احمد رضا زارعی

به سفارش: ستاد مردمی زیرسایه خورشید

و اداره کل امور مبلغین سازمان تبلیغات اسلامی «شمع»

بهار ۱۴۰۳

فهرست مطالب

یک آسمان عشق | ۸

دنیایی پر از مرام | ۱۱

کهکشانی از شاپرک ها | ۱۷

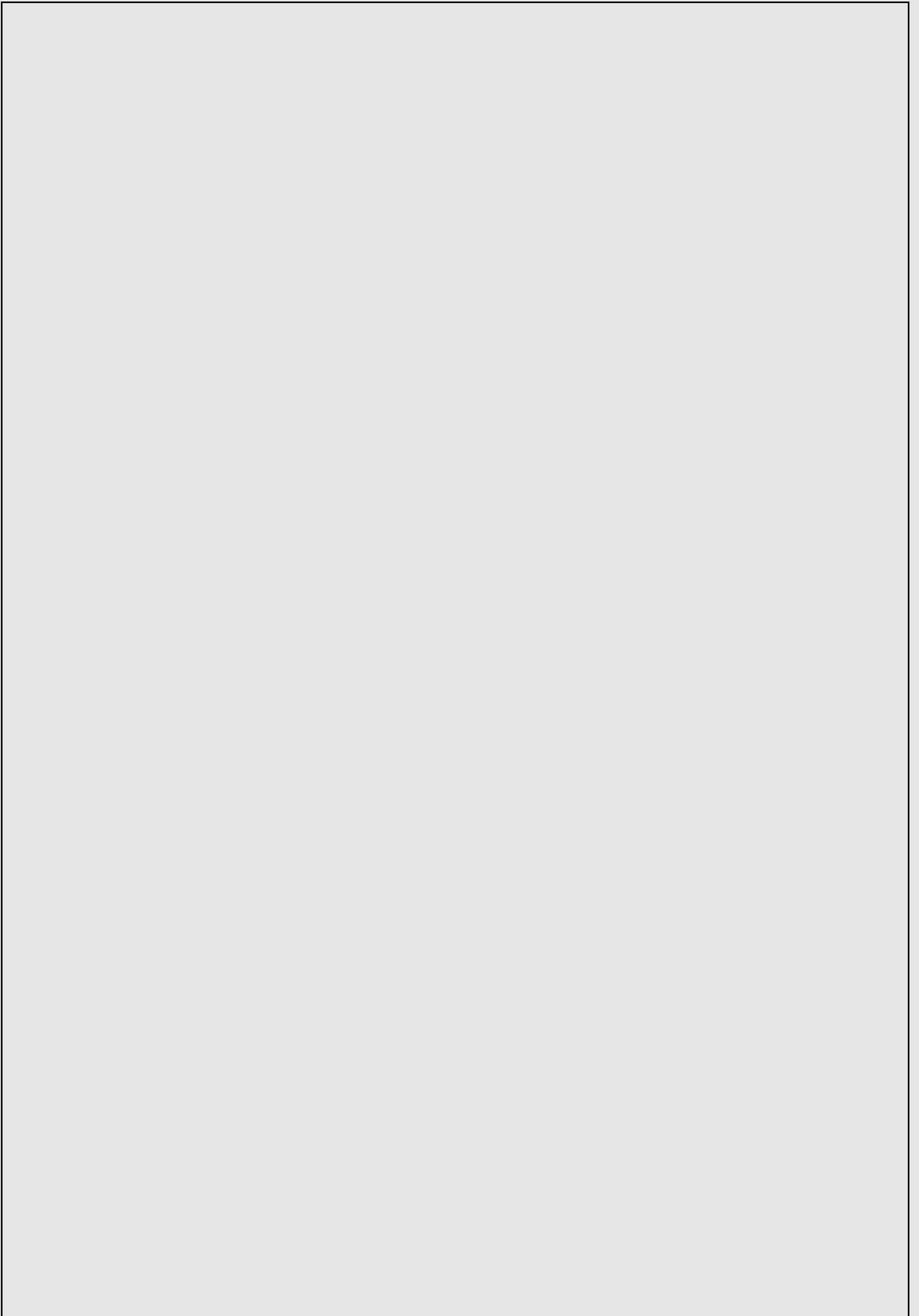
دریایی از الماس ها | ۲۳

مثل خورشید مثل ماه | ۲۸

شاهراهی میان پیچ و خم های تو در تو | ۳۴

صندوقچه ای از گنج های زمردین | ۴۰

زیر باران عاشقی | ۴۷



بسم الله الرحمن الرحيم

هشت گوشه بهشت

محتوای سخنرانی کوتاه برای جشن های زیر سایه خورشید ۱۴۰۳

تیمن و تبرک ره توشه:

عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «إِنَّ لِلْجَنَّةِ ثَمَانِيَةَ أَبْوَابٍ، وَ لِأَهْلِ قَوْمٍ وَاحِدٍ مِنْهَا، فَطُوبَى لَهُمْ، ثُمَّ طُوبَى لَهُمْ ثُمَّ طُوبَى لَهُمْ؛ بهشت دارای هشت در است، یکی از آنها برای قومی هاست، پس خوشا به حالشان و آفرین بر آنان و آفرین بر آنان.»

مقدمه محتوایی ره توشه:

سزد که بر سر خورشید سایه اندازیم

کنون که سایه شمس الشموس بر سر ماست

دهه کرامت، نشان از برق امید و از سر گرفتن زندگی دارد و هر کس در هر کوی و برزنی که باشد، می تواند عطر خوش سلطان سریر ارتضا و ولی نعمت عالم حضرت علی بن موسی علیه افضل التحیه و الثنا را حس کند. چراکه در طلوع ماه ذی القعدة خداوند متعال دربهای هشتگانه بهشت را، از آستان مقدس حضرت موسی بن جعفر علیه السلام به روی همه خلق باز کرده و مجرای فیض حضرت باب الحوائج علیه السلام را در برآورده کردن حوائج در زمین جاری ساخته است.

و چه زیباست که بهره ما ایرانیان از این خان عالم گستر تمام و کمال است و تمام شهر و دیارهای این کشور آراسته به زیور وجود فرزندان این آستان ملک پاسبان است. و گل سر سبد این آستان، حضرت شمس الشموس و خواهر مکرمه شان حضرت فاطمه معصومه سلام الله علیهما مثل خورشید و ماه تابان روشن گر دل های دلدادده از هر کجای جهان در ایران اسلامی هستند.

در این ایام از حرم مطهرش، کاروان ها راه می افتند و نوید بخش لحظه دیدار می شوند، پرچمی به سان پیراهن یوسف به همراه می آورند و چشم های بی رمق کم سو را بینا کرده و با دم مسیحایی خود عمر دوباره ای به دل مردگان درمانده در هیاهوهای دنیای بی مروت می دهند.

چه مبارک سحری هست و چه فرخنده شبی

در این بین، آن کسانی که به تن نشان از نماد شمایل مکتب اسلام ناب محمدی دارند، لب به سخن می‌گشایند و راهی به سوی حیات واقعی را به همگان هدیه می‌دهند و ره‌نمای راه حقیقت و مقصد حقیقی عالم "لقاءالله" می‌شوند. از کلام و بیانی که حضرت بلند بالایش امام رضا علیه السلام فرمود: «إِنَّ النَّاسَ لَوِ عَلِمُوا مَحَاسِنَ كَلَامِنَا لَاتَّبَعُونَا؛ اگر مردم زیبایی‌های سخنان ما را می‌دانستند، هماره از ما پیروی می‌کردند.»

بدین علت دست به قلم شدیم و در جستجوی سازنده‌ترین نسخه‌های شفا بخش کلامی که تمام همه نور و همه رشد و تعالیست "کلامکم نور و امرکم رشد" درخواستیم و از بین هزاران روایت و حدیث، آن‌هایی را که بارقه عزت آفرینی و امید بخشی و از همه مهم‌تر، مؤثرتر در تربیت نفوس داشت و راه را برای رسیدن به مقصود و مطلوب عالم "عشق بازی با خدا" هموار می‌کرد را به عنوان هشت گوشه بهشت گردآوری نمودیم تا قدمی باشد برای ایصال امرش در احیای امرشان که فرمود: «رحم الله امرء احیا امرنا؛ خدا کسانی که را احیاگر امر ما اهل بیت هستند را رحمت نماید» و همین دعای خیر حضرتش ما را بس.

این مختصر بحر در کوزه‌ای است برای ره‌توشه مبلغین جشن‌های زیر سایه خورشید که در ایام پر سرور دهه کرامت از اول تا یازدهم ذی القعدة شب ولادت حضرت فاطمه معصومه سلام الله علیها تا شام ولادت حضرت ابالحسن الرضا علیه آلاف التحیه و الثنا در سراسر میهن اسلامی ایران برگزار می‌شود. که در هشت عنوان بر اساس هشت روایت نوارنی امام الرئوف گردآوری شده است و متن به صورت سخنرانی مکتوب تهیه و تنظیم شده است تا امر سخنوری در خصوص این روایات آسان گردد. و تمام امید ما این است که:

هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد به عشق

چراکه امام رضا جان علیه السلام فرمود: «مَنْ جَلَسَ مَجْلِسًا يُحْيِي فِيهِ أَمْرُنَا، لَمْ يَمُتْ قَلْبُهُ يَوْمَ تَمُوتُ الْقُلُوبُ؛ هر که در مجلسی بنشیند که در آن یاد ما (اهل بیت) زنده می‌شود، قلبش، در روزی که قلب‌ها می‌میرند، نمی‌میرد.»

نحوه تنظیم این اثر، سخنرانی کوتاه بر پایه پیام رفتاری و ایده‌انگاری می‌باشد که هشت پیام رفتاری در بطن هشت ایده نهاده شده و سخنران با حسن سلیقه خود به بیان آن متناسب با هر مجلس و هر مخاطبی می‌پردازد.

پیام‌ها و ایده‌های ره‌توشه:

پیام‌ها:

۱. عشقش رو تجربه کن (لذت محبت خدا) غفلت مانع عشق بازی و لذت برتر (فقط یه بار زندگی می‌کنی همین یه بار رو فقط با او باش)

۲. یه بارم شده بهش رو بزن (ارتباط با خدا) تکبر مانع دعا و رشد

۳. مرنج و مرنجان (دل بریدن از همه و دل بستن به او) وابستگی مانع تاب آوری در شدائد و مشکلات

۴. با نمک کی بودی؟ (با همه داشته ها غصه نداشته ها چرا؟) طمع و حرص مانع آرامش و آسایش ابدی

۵. مثل خودش باش (براش ریخت و پاش کن و برا عشقت کم نذار) بخل مانع فلاح و رستگاری

۶. پشتت به کی گرمه؟ (بهش اعتماد کن ازش رو مگردون مثل کوه پشتته) توکل شاهراه رسیدن به

محبوب

۷. حساب کتابت روشن باشه (کارات را باهش هماهنگ کن) محاسبه فاصله ها رو از بین می بره

۸. خودت رو بنداز تو آغوشش (دست از طلب ندارم تا کام دل برآید) رابطه دائمی (نماز عاشقانه) = عبور از

هجر و رسیدن به محبوب

ایده ها:

۱. یک آسمان عشق

۲. دنیایی پر از مرام

۳. کهکشانهای از شاپرک ها

۴. دریایی از الماس ها

۵. مثل خورشید مثل ماه

۶. شاهراهی میان پیچ و خم های تو در تو

۷. صندوقچه ای از گنج های زمردین

۸. زیر باران عاشقی

در پایان از تمام عزیزانی که در تهیه و تنظیم این اثر همکاری و همراهی و مشوق بودند کمال سپاس و

قدر دانی را داریم.

محبوب رضاست هر که دل ریش تر است از کعبه صفای این حرم بیشتر است

اینجاست طیبی که ندارد نوبت هر دل که شکسته تر بود بیشتر است

یک آسمان عشق

انگیزه‌سازی:

روزی یکی از نزدیکان امام رضا علیه السلام به محضر حضرت مشرف شد و گفت: «سفر سختی بود. یک ماه طول کشید».

امام رضا علیه السلام فرمودند: «خوش آمدی!»

باز آن مهمان به حضرت گفت: «ببخشید که دیر وقت رسیدم. بی‌پناه بودن مرا مجبور کرد که در این وقت شب، مزاحم شما شوم».

امام لبخند زدند و فرمودند: «با ما تعارف نکن! ما خانواده‌ای میهمان دوست هستیم».

در این هنگام روغن چراغ گرد سوز فرو نشست و شعله‌اش آرام آرام کم نور شد. میهمان دست برد تا روغن در چراغ بریزد، اما امام دست او را آرام برگرداند و خود، مخزن چراغ را پر کرد. مرد گفت: «شرمنده‌ام! کاش این قدر شما را به زحمت نمی‌انداختم».

امام در حالی که با تکه پارچه‌ای، روغن را از دستش پاک می‌کرد، فرمودند: ما خانواده‌ای نیستیم که میهمان را به زحمت بیندازیم».

حلقه وصل:

چه لذتی داره انسان چنین عشقی رو تجربه کنه اینجور رفتاری تجلی عشق خداست که انسان اینگونه عاشقانه با بندگان خدا رفتار می‌کند. اگر ما بتوانیم امام رضا جان و اهل بیت علیهم السلام را آنگونه که بودند و هستند بشناسیم (نه آنگونه که خودمان می‌پنداریم) عاشق آنها می‌شویم و حاضریم همه هستی خود را فدای آنها کنیم و فقط برای آنها باشیم و برترین عقل و اندیشه هم این است که انسان خوب خودش و داشته‌ها و هستی خود را بشناسد و بفهمد که کجا باید آن را خرج کند. آقا جانمان امام رضا علیه السلام فرمود: «أَفْضَلُ الْعَقْلِ مَعْرِفَةُ الْإِنْسَانِ نَفْسَهُ؛ برترین خرد، خودشناسی است.»

اقناع اندیشه:

این خودشناسی انسان را به خداشناسی می‌رساند؛ وَ قَالَ النَّبِيُّ: مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ.

من عرف نفسه فقد عرف

گفت زین ره لؤلؤ این نه صدف

عارف پروردگار سرمد است

هرکسی کو عارف نفس خود است

هم نشان یابد ز بود بی نشان

می شناسد هست بیجا و مکان

مقتضای دقت در آیاتی که انسان را برای خداشناسی به خودشناسی دعوت می نماید و مجموع احادیثی که مفسر و مبین آنهاست و همچنین مراجعه به فهم برخی از اصحاب سخن شناس اهل بیت علیهم السلام، این است که روشن ترین معنای حدیث، دعوت به خودشناسی و تدبّر در حکمت هایی است که در خلقت انسان به کار رفته و حاکی از علم و قدرت بی نهایت آفریدگار اوست.

این حکمت ها که در متن قرآن و احادیث اسلامی تشریح شده، عبارت است از چگونگی آفرینش انسان از خاک، چگونگی پیدایش انسان از نطفه، تصویر جنین در رحم، نفخ روح در جنین، اختلاف زبان ها و رنگ ها، تأمین غذاهای مورد نیاز بدن و... و این راه، از آسان ترین راه های خداشناسی است. امام صادق علیه السلام در تبیین این راه، آیات حکمت و آثار صنع در وجود انسان را بدین گونه جمع بندی فرموده است: «و الْعَجَبُ مِنْ مَخْلُوقٍ يَزْعُمُ أَنَّ اللَّهَ يَخْفَى عَلَى عِبَادِهِ وَ هُوَ يَرَى أَثَرَ الصَّنْعِ فِي نَفْسِهِ بِتَرْكِيبِ يُبْهَرُ عَقْلَهُ وَ تَأْلِيفِ يُبْطِلُ حُجَّتَهُ؛ وَ شَكَّفَتْهُ مِنْ مَخْلُوقٍ كَيْفَ مِي پندارد خدا از بندگانش پوشیده است، در حالی که اثر صنع را در ترکیب مُحِيرَ الْعُقُولِ خویش و پیوند اجزایش به گونه ای که انکار را بر نمی تابد، می بیند!

جالب توجه است که هشام بن حکم از شاگردان و یاران سخن شناس امام صادق علیه السلام نیز همین معنای روشن را از آیات و روایات خودشناسی استنباط کرده و درباره خداشناسی از طریق خودشناسی می گوید: خداوند عز و جل را از طریق نفس (خویشتن) خویش شناختم؛ چرا که نفس من، نزدیک ترین چیز به من است و می بینم که پاره هایی گرد هم آمده و بخش هایی با هم تناسب یافته است.

و این خدا شناسی برترین و بالاترین و اولین راه عبادت و بندگی خداست که امام رضا علیه السلام فرمود: «أَوَّلُ عِبَادَةِ اللَّهِ مَعْرِفَتُهُ؛ سَرَّأَغَاذِ خَدَاپَرَسْتِي، شَنَاخْتِ اَوْسْت.» سرمایه و ثروتی که دنیای امروز تمام تلاش خود را می کند تا آن را از همه ما و نسل ما بگیرد و نگذارد این میراث به ما برسد و همه چیز را تبلیغ می کند تا در لابلای آن همه زرق و برق ها و لذتهای آنی و پوچ برتریت لذت و پایدارترین عشق را خدای عزیز را از ما بگیرد. چیزی که بچه های دوازده ساله ما در جبهه ها برای داشتنش از جان خود گذشتند و به جانان خود رسیدن.

پرورش احساس

در کرج شهید نوجوان دوازده ساله ای هست به نام آقا رضا پناهی، که قبل از اعزام به جبهه از مادر خود می خواهد که یک نوار کاست به او بدهد تا صدای خود را ضبط کند و بعد این نوار را به مادر می دهد و از او می خواهد که فقط در صورتی که خبر شهادتش را شنید این نوار را گوش دهد.

پس از شهادت در سن کم مادر می گوید من روزی به یاد آن نوار افتادم و گذاشتم و گوش کردم که اگر این نوار نبود هیچ کس باورش نمی شد رضای من به این باور و اعتقاد و عرفان رسیده و چنین وصیت نامه ای داشته است.

در میان این صوت ببینید چه حرفای بلندی می‌زند: « پدر و مادر مهربان من! از زحمات چندین ساله شما متشکرم. من عاشق خدا و امام زمان گشته‌ام و این عشق هرگز با هیچ مانعی از قلب من بیرون نمی‌رود، تا اینکه به معشوق خود یعنی «الله» برسیم؛ و به حق که ما می‌رویم که این حسین زمان و خمینی بت‌شکن را یاری کنیم و به حق که خداوند به کسانی که در راه او پیکار می‌کنند، پاداش عظیم می‌بخشد. من برای خدا از مادیات گذشتم و به معنویات فکر کردم، از مال و اموال و پدر و مادر و برادر و خواهر چشم پوشیدم، فقط برای هدفم یعنی الله...»

آن کس که تو را شناخت جان را چکند

از حضرت امیرالمومنین علی علیه السلام نقل است: نَحْبُ اللَّهِ نَارٌ لَا يَمُرُّ عَلَى شَيْءٍ إِلَّا احْتَرَقَ، وَ نُوْرُ اللَّهِ لَا يَطْلُعُ عَلَى شَيْءٍ إِلَّا أَضَاءَ؛ عشق خدا آتشی است که در هر چه بیفتد، بسوزاند و نور خدا به هر چه بتابد، فروزانش کند.

و دشمن ما از ما از همین می‌ترسد که با عشق خدا به جان همه غفلت‌ها و فسادها بیافتیم و نور خدا را در سراسر گیتی فروزان کنیم.

رفتارسازی

حال برای اینکه بتوانیم به این ثروت و سرمایه معرفت الله برسیم و عشق خدا را در جان خود بنشانیم یک راه و یک کار بیشتر نداریم و اون اینکه اینقدر بر طبل منیت و خود خواهی نکوبیم (در دنیای امروز هر کس یک طبل دست گرفته است و بر آن می‌کوبد و صدای آن این است "مَنَنَن") امام رضا علیه السلام فرمود: «إِيَّاكَ أَنْ تَتَّبَعَ النَّفْسَ هَوَاهَا فَإِنَّ فِي هَوَاهَا رَدَاهَا؛ مبادا از هوای نفس پیروی کنی که در آن نابودی نهفته است.»

یک قدم از خویش بیرون نه که گامی بیش نیست

دامن خود را بگیر از پس مرو ره بیش نیست

گر هوای عشق داری خویش را بی خویش کن

کآشنای عشق او جز عاشقی بی خویش نیست

بر امید وصل عمری بار هجرانش بکش

چون گلی بی خار نبود نوش هم بی نیش نیست

در یک جمله بیایید با هم عشقش رو تجربه کنیم و لذت محبت خدا رو برای همیشه به جان خود بنشانیم و غفلت که بزرگترین مانع عشق بازی و لذت برتر است را از خود دور کنیم. ما فقط یه بار زندگی می‌کنیم و همین یه بار رو فقط با او باشیم. انشاءالله

دنیایی پر از مرام

انگیزه سازی

نوشته اند وقتی که امام رضا جان علیه السلام وارد بغداد شدند به رجبعلی سرپرست حمام فرمودند: قصد دارم در گرمابه داخل شوم. سرپرست حمام دستور داد حمام را تمیز و قرق کنند، ناگاه مرد مبروص مرض پیسی به سرپرست حمام گفت این ۵۰ درهم را بگیر و اجازه بده در زاویه‌ای از حمام مخفی شوم تا شاید بتوانم خدمت حضرت برسم و شفا درخواست کنم او قبول نمود و چون آن سرور در حمام داخل شد فوراً بیمار خود را به حضرت رسانید و عرض کرد: «ای فرزند رسول خدا به من توجهی فرما.»

حضرت ظرفی از آب حمام را پر نمودند و سوره حمد بر او قرائت کردند و بر سر آن مرد ریختند، فوراً آن مرد مریض شفا یافت، وقتی خویشان او جریان شفا دادن حضرت را شنیدند پانصد نفر از آنها و دوستانشان شیعه شدند.

با تو پیوستم و از غیر تو دل ببریدم
آشنای تو ندارد سر بیگانه و خویش
به عنایت نظری کن که من دل شده را
نرود بی مدد لطف تو کاری از پیش
آخر پادشه حسن و ملاحظت چه شود
گر لعب لعل تو ریزد نمکی بر دل ریش

حلقه وصل:

دست توسل به دامن امام رضا جان و اهل بیت علیهم السلام، از جنس همان خواسته خداست از بندگانش که به موسی بن عمران علی نبینا و آله و علیه السلام فرمود موسی بند کفش و نمک آشت رو هم از من بخواه و جای دیگه همه بیچاره و ناتوان هستند. و این دست گیری اهل بیت و امام رضا جان تجلی همان عنایت خداست که به داستان آنها رقم می‌زند و انسان به واسطه آنها زودتر به مقصد خودش می‌رسد: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ وَجَاهِدُوا فِي سَبِيلِهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ»

اقناع اندیشه

دعا و خواستن از خدا یک امر واجب در امور ما انسان‌هاست و هر کس به هر آیینی که باشد به نحوی این توسل و دعا و خواستن را دارد حتی مشرکین و ملحدین حتی فرعون در لحظات پایان عمر از خدا خواست که کمکش کند و این نشان از فطری بودن خواهش و خواستن در نهاد انسان دارد. خداوند متعال در سوره مبارکه غافر می‌فرماید: «وَقَالَ رَبُّكُمْ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ» و پروردگارتان گفت: «مرا بخوانید تا برای شما اجابت کنم. همانا کسانی که از عبادت من سر باز زده و تکبر می‌ورزند به زودی با سرافکنندگی به جهنم وارد می‌شوند.»

سؤال: با این که خداوند وعده‌ی استجاب داده است، «ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ» چرا برخی دعا‌های ما مستجاب نمی‌شود؟

پاسخ:

الف) بعضی اعمال نظیر گناه و ظلم و خوردن لقمه‌ی حرام و عفو نکردن کسانی که از ما عذرخواهی می‌کنند، مانع استجاب دعا می‌شود.

ب) گاهی مستجاب شدن دعای ما نظام آفرینش را به هم می‌ریزد، نظیر دانش آموزی که در امتحان جغرافیا در پاسخ این سؤال که آیا سطح دریاها بالاتر است یا کوه‌ها؟ چون به اشتباه نوشته بود «سطح دریاها بالاتر است!» از خداوند خواسته بود که این دو را جا به جا کند تا او نمره‌ی قبولی بگیرد!

به هر حال خداوند همان گونه که قادر است، حکیم نیز هست.

ج) گاهی آن دعا مستجاب نمی‌شود، ولی مشابه آن مستجاب می‌شود.

د) گاهی اثر دعا در آینده‌ی خود انسان یا خانواده و نسل او یا در قیامت نتیجه می‌دهد و فوری مستجاب نمی‌شود.

هر دعایی که مستجاب نشود در حقیقت دعا نیست، چون دعا به معنای طلب خیر است و بسیاری از خواسته‌های ما شر است نه خیر.

آداب دعا در قرآن

۱. دعا همراه ایمان و عمل صالح باشد. «يَسْتَجِيبُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ» «۱»

۲. با اخلاص باشد. «فَادْعُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ» «۲»

۳. با تضرع و مخفیانه باشد. «ادْعُوا رَبَّكُمْ تَضَرُّعًا وَخُفْيَةً» «۳»

۴. با بیم و امید باشد. «وَادْعُوهُ خَوْفًا وَطَمَعًا» «۴»

۵. در ساعاتی خاص باشد. «يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ» «۵»*

پیام‌ها

۱- گفتگو با خداوند، کلید رشد و تربیت انسان است. «قَالَ رَبُّكُمْ ادْعُونِي»

۲- میان دعای انسان و ربوبیت خداوند، رابطه‌ای تنگاتنگ است. (اکثر دعا‌های قرآن همراه «رَبَّنَا»* آمده است). «رَبُّكُمْ ادْعُونِي»

۳- خداوند، از ما خواسته که به درگاه او دعا کنیم. «قَالَ رَبُّكُمْ ادْعُونِي»

۴- در دعا فقط خدا را بخوانیم، نه خدا و دیگران را در کنار هم. «ادْعُونِي»

۵- خداوند نیازهای ما را می‌داند، ولی دستور دعا نشانه‌ی آن است که درخواست ما آثاری دارد. «ادْعُونِي»

۶- بین دعا و استجاب هیچ فاصله‌ای نیست. «ادْعُونِي اَسْتَجِبْ» (حتی حرف «فاء» یا «ثم» نیامده است. اگر می‌فرمود: «فاستجب» یعنی بعد از مدت کمی مستجاب می‌کنم و اگر می‌فرمود: «ثم استجب» یعنی بعد از مدت طولانی.)

۷- در دعا و اجابت واسطه‌ای در کار نیست. «ادْعُونِي اَسْتَجِبْ»

۸- استجاب دعا وعده الهی است. «ادْعُونِي اَسْتَجِبْ لَكُمْ»

۹- اگر دعایی مستجاب نشد لابد به سود ما نبوده است، چون فرمود: «اَسْتَجِبْ لَكُمْ» آنچه را به نفع شما باشد مستجاب می‌کنم.

۱۰- دعا نکردن، نشانه‌ی تکبر است. «يَسْتَكْبِرُونَ»

۱۱- دعا، درمان تکبر است. «يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي»

۱۲- دعا، خود عبادت است. «يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي»

۱۳- دعا عبادتی مخصوص و الهی است. «عِبَادَتِي»

۱۴- مجازات خداوند عادلانه و متناسب با نوع رفتار و کردار آدمی است. استکبار امروز، سرافکنندگی فردا را به دنبال دارد. «يَسْتَكْبِرُونَ - دَاخِرِينَ»

پرورش احساس

در کتاب کرامات الرضویه آقای علی میرخلف زاده حکایتی نقل شده که برایتان تعریف می‌کنم: مرحوم میرزا علی نقی قزوینی فرمود: روز عید نوروزی هنگام تحویل سال من در حرم مطهر حضرت رضا علیه السلام مشرف بودم و معلوم است که هر سال برای وقت تحویل سال به نحوی در حرم مطهر از کثرت جمعیت جای بر مردم تنگ می‌شود که خوف تلف شدن است. بالجمله من در آن روز در حال سختی و تنگی مکان، در پهلوی خود جوانی را دیدم که به زحمت نشسته و به من گفت هر چه می‌خواهی از این بزرگوار بخواه. من چون او را جوان متجددی دیدم، خیال کردم از روی استهزاء این سخن را می‌گویند. گویا خیال مرا فهمید و گفت: خیال نکنی که من از روی بی‌اعتقادی گفتم؛ بلکه حقیقت امر چنین است زیرا که من از این بزرگوار معجزه بزرگی دیده‌ام.

من اصلاً اهل کاشمرم و در آنجا که بودم پدرم به من کم‌رحمتی می‌نمود؛ لذا من بی‌اجازه او پای پیاده بقصد زیارت این بزرگوار به مشهد مقدس آمدم.

جائی را نمی دانستم و کسی را نمی شناختم یکسره مشرف بحرم مطهر شدم و زیارت نمودم. ناگاه در بین زیارت چشمم به دختری افتاد که با مادر خود به زیارت آمده بود.

چون چشمم به آن دختر افتاد، منقلب و فریفته او شدم و عشق او در دلم جاگیر شد، به نحوی که پریشان حال شدم.

سپس نزد ضریح آدمم و شروع به گریه کردم و عرض کردم ای آقا حال که من گرفتار این دختر شده‌ام همین دختر را از شما می‌خواهم.

گریه و تضرع زیادی نمودم به نحوی که بی حال شدم و چون به خود آمدم، دیدم چراغ‌های حرم روشن شده و وقت نماز مغرب است. لذا نماز خواندم و با همان پریشانی حال باز نزد ضریح مطهر آدمم و شروع به گریه و زاری کردم و عرض کردم: ای آقای من دست از شما بر نمی‌دارم تا به مطلب برسم و به همین حال گریه و زاری بودم تا وقت خلوت کردن حرم رسید و صدای جار بلند شد که «ایها المؤمنون فی امان الله»

من هم چون دیدم حرم شریف خلوت شده و مردم رفته‌اند ناچار بیرون آمدم.

چون به کفشداری رسیدم که کفش خود را بگیرم دیدم یک نفر در آنجا نشسته است و به غیر از کفش من کفش دیگری هم نیست.

آن نفر مرا که دید گفت نصرالله کاشمیری توئی؟ گفتم بلی.

گفت بیا برویم که تو را خواسته‌اند.

من با او روانه شدم ولی خیال کردم که چون من از کاشمیر بدون اذن پدر خود آمده‌ام، شاید پدرم به یک نفر از دوستان خود نوشته است که مرا پیدا کند و به کاشمیر برگرداند.

بالجمله مرا به یک خلنه بسیار خوبی برد. پس از ورود مرا دلالت به حجره‌ای کرد. وقتی که وارد حجره شدم، شخص محترمی را در آنجا دیدم نشسته است.

مرا که دید احترام کرد و من نشستم آنگاه به من گفت میرزا نصرالله کاشمیری توئی؟ گفتم بلی.

گفت: بسیار خوب، آنگاه به نوکر گفت: برو برادرزن مرا بگو بیاید که با او کاری دارم؛ چون او رفت و قدری گذشت برادرزنش آمد و نشست.

سپس آن مرد به برادرزن خود گفت حقیقت مطلب این است که من امروز بعد از ظهر خوابیده بودم و همشیره تو با دخترش به حرم برای زیارت رفته بودند، ناگاه در عالم خواب دیدم یک نفری درب منزل آمد و فرمود حضرت رضا علیه السلام تو را می‌خواهد.

من فوراً برخواسته و رفتم و تا میان ایوان طلا رسیدم، دیدم آن بزرگوار در ایوان روی یک قالیچه‌ای نشسته.

چون مرا دید صورت مبارک خود را به طرف من نمود و فرمود: این میرزا نصرالله دختر تو را دیده و او را از من می‌خواهد.

حال تو دختری را به او تزویج کن و کسی را روانه کن که در فلان وقت شب در فلان کفشداری او بیاورد. از خواب بیدار شدم و آدم خود را فرستادم درب کفشداری تا او را پیدا کند و بیاورد و حال او را پیدا کرده و آورده اینک اینجا نشسته و اکنون تو را طلبیدم که در این باب چه رأی داری؟

گفت جایی که امام فرموده است من چه بگویم.

آن جوان گفت من چون این سخنان را شنیدم شروع به گریه کردم.

الحاصل دختر را به من تزویج کردند و من به مرحمت حضرت رضا (ع) به حاجت خود که وصل آن دختر بود رسیدم و خیالم راحت شد.

این است که می‌گویم هر چه می‌خواهی از این بزرگوار بخواه که حاجات از در خانه او برآورده می‌شود. بله آقا همین جوهره شک نداریم و هر کدوم ما هم یه بار هم شده از این آستان دست پر برگشتیم و خودشون فرمودن ما طوری حاجات را می‌دیم که فرد از در خانه ما خجالت زده نره و کامل غنی بشه...

همین جا یه دعایی کنیم همه بلند آمین بگید:

خدایا به برکت این ایام به جوانان با غیرت و با همت و ناموس پرست ما از اون دست زنانی که مورد پسند امام رضا جان علیه السلام هست رو به دستان با کفایت بی بی جان حضرت معصومه سلام الله علیها هدیه عطا بفرما! (الهی آمین)

داخل پرانتز بگم (حالا می‌دونید کدوم زنان مورد پسند امام رضا جان هستند؟ عَلِيٌّ بْنِ مُوسَى الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمود: «مَا أَفَادَ عَبْدٌ عَبْدًا فَائِدَةً خَيْرًا مِنْ زَوْجَةٍ صَالِحَةٍ إِذَا رَأَاهَا سَرَّتَهُ وَإِذَا غَابَ عَنْهَا حَفِظَتْهُ فِي نَفْسِهَا وَ مَالِهِ؛ بنده مؤمن، هیچ بهره‌ای نبرده که بهتر از همسر خوب و شایسته‌ای باشد که هنگام حضور شوهر، مایه خوشحالی او باشد و در غیاب شوهر، نگهدار ناموس و مال او باشد.»)

رفتارسازی

آخر الزمان خیلی خیلی نیاز به این توسل‌ها داریم و خیلی باید مراقب باشیم و چاره‌ای نداریم که خودمون رو بندازیم در دامن اهل بیت علیهم السلام و این راه داره و مسیر داره و هر جور و دل بخواهی نیست باید از در خودش وارد بشیم. جایگاهی که ما دوست داریم به محضرش برسیم جایگاه والا و بالاییست که اگر

شناختیم هیچ گاه از دستش نمی دیم و اون جایگاه امامت است قال الرضا علیه السلام: «إِنَّ الْإِمَامَةَ زِمَامُ الدِّينِ وَنِظَامُ الْمُسْلِمِينَ وَصَلَاحُ الدُّنْيَا وَعِزُّ الْمُؤْمِنِينَ؛ امامت و رهبری، رشته داری دین و نظام بخشی مسلمانان است و موجب اصلاح دنیا و عزت و سربلندی مؤمنان است.» همه عزت و امید خود را از این آستان داریم و ما باید از مسیر خودش وارد بشیم.

حالا اون راه و اون درب ورود به درگاه اهل بیت چیه؟ امام رضا جان علیه السلام فرمود: «شِيعَتُنَا: الْمُسْلِمُونَ لِأَمْرِنَا، الْآخِذُونَ بِقَوْلِنَا، الْمُخَالِفُونَ لِأَعْدَائِنَا؛ فَمَنْ لَمْ يَكُنْ كَذَلِكَ فَلَيْسَ مِنَّا؛ شیعیان ما، تسلیم فرمان ما هستند، از سخن ما پیروی می کنند و با دشمنان ما مخالف اند. پس هر که چنین نباشد، از ما نیست.»

مراقب سبک زندگی هامون باشیم

مراقب دلمون باشیم

مراقب دور شدن از امام رضا جان باشیم

نشه خدای نکرده چشم باز کنیم ببینم دنیا ما رو با خودش برده و از امام رضا جان جدا شدیم:

من و جدا شدن از کوی تو خدا نکند	خدا هر آنچه کند از توام جدا نکند
صفای دل توئی و دل زهر چه داشت صفا	صفا ندارد اگر با غمت صفا نکند
جواب ناله دل‌های خسته بر لب تو است	که را صدا کند آن کو تو را صدا نکند
هزار مرتبه حیف از نماز مرده بر او	که زنده ماند و جان در رهت فدا نکند
رضا مباد خدا از کسی که در همه عمر	تو را به قطره اشکی زخود رضا نکند
رهایی همه عالم بود به دست کسی	که هر چه بر سرش آید تو را رها نکند
کشیدم از دو جهان آستین که دولت عشق	مرا به جز در این آستان گدا نکند
کسی که خاتم خود را دهد به دشمن خود	چگونه از کرم خود نگه به ما نکند
گذشت عمر و اجل پر زند به دور سرم	بمیرم و نروم کربلا خدا نکند
تو درد داده ای و تو طبیب درد منی	به جز تو درد مرا هیچکس دوا نکند
هزار مرتبه «میثم» اگر رود سردار	به جز علی و به جز آل را ثنا نکند

کهکشانی از شاپرک ها

انگیزه سازی

عبد الله بن ابراهیم غفاری روایت کرده است که:

تنگ دست بودم و روزگرم به سختی می گذشت.

یکی از طلبکارهایم برای گرفتن پولش مرا در فشار گذاشته بود. به طرف صریاء حرکت کردم تا امام رضا علیه السلام را ببینم.

می خواستم خواهش کنم که وساطت کنند از او بخواهد که مدتی صبر کنند.

زمانی که به خدمت امام رسیدم، مشغول صرف غذا بودند. مرا هم دعوت کرد تا چند لقمه ای بخورم.

بعد از غذا، از هر دری سخن به میان آمد و من فراموش کردم که اصلاً به چه منظوری به صریاء آمده بودم. مدتی که گذشت، حضرت رضا علیه السلام، اشاره کردند که گوشه سجاده ای را که در کنارم بود، بلند کنم.

زیر سجاده، سیصد و چهل دینار بود. نوشته ای هم کنار پول ها قرار داشت. یک روی آن نوشته بود: «لا اله الا الله، محمد رسول الله، علی ولی الله».

و در طرف دیگر آن هم این جملات را خواندم: «ما تو را فراموش نکرده ایم. با این پول قرضت را بپرداز! بقیه اش هم خرجی خانواده ات است»

حلقه وصل:

بیشتر رنجش خاطر ما در زندگی برای این است که درهای عالم را به روی خود بسته می بینیم و خودمان را حل کننده مسائل و مشکلات می بینیم و برای همین هست که زود رنجیده می شویم. اما اگر در هر حالی خود را هیچ ببینیم و خدا را همه چیز و به همه چیز دل ببندیم و از هیچ هیچ نخواهیم قاعده زندگی ما می شود مرنج و مرنجان. «يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ؛ ای مردم شما به خدا نیازمندید و خداست آن بی نیاز ستوده» نه از کسی و دردی و فقری می رنجیم و نه کسی را به رنج می اندازیم. و این به گفته مرحوم دولابی لپ معرفت و عرفان است.

اقناع اندیشه

به کیش اهل حقیقت کسی که درویش است به یاد روی تو مشغول و فارغ از خویش است

ز پوست تخت و کلاه نمد مکن منعم که در دیار فنا تخت و تاج درویش است

به خون تپیده چو من سینه چاک و دلریش است	به تیر غمزه و نازت ز هر کنار بسی
که این منافق دور از خدا بداندیش است	رموز رندی و مستی به شیخ شهر مگوی
به از هوای دزاشیب و آب تجریش است	هوای کوی خرابات و آب میخانه
که مهر او همه کین است و نوش او نیش است	بشوی دست ز دنیا و پند من بنیوش
که شحنه‌اش بود اندر پی عسس پیش است	تو را چه آگهی از حال مست مخموریت
که سعی و کوشش رهن ز رهنما بیش است	من و خیال سلامت از این سفر هیهات
که این حقیقت آیین و مذهب و کیش است	ز کس مرنج و مرنجان کسی ز خود وحدت
	«هر چه هست و نیست ملک و مال اوست»

انسان یک عُمر با موجودات دنیویه عشقبازی کرد، و حالا معلوم میشود همه عروسک بوده و سراب بوده‌اند. یک عمر بهترین سرمایه‌های وجودی خود را که علم و حیات و قدرت او بود، در راه عشقبازی با باطل و سراب و انسان‌های مقوآئی و تو خالی و عالم بی اعتبار صرف کرد.

چقدر خوب این معنی را ملای رومی بیان کرده است:

ور به علم آئیم آن ایوانِ اوست	گر به جهل آئیم آن زندانِ اوست
ور به بیداری به دستانِ وئیم	گر به خواب آئیم مستانِ وئیم
ور بخندیم آن زمان برقِ وئیم	ور بگرئیم ابرِ پُر زرقِ وئیم
ور به صلح و عُذرْ عکسِ مهرِ اوست	ور به خشم و جنگْ عکسِ قهرِ اوست
چون الف کو خود ندارد هیچ هیچ	ما کئیم اندر جهان پیچ پیچ
اندرین ره مُرد مُفرد میشوی	چون الف گر تو مجرد میشوی

این را هم باید بدانیم که به گفته مرحوم علامه طهرانی در جلد پنجم کتاب معاد شناسی سلسله علل و اسباب عالم ماده دارای جنبه ربطی و الهی هستند ما تمامی موجودات را از روی قوانین صحیح منطقی و فلسفی به این سلسله علل و معلولات نسبت میدهیم، و تمام این سلسله علل صحیح است و غیر قابل تغییر. اما از این سلسله علل بیائید بالا! و آن صورت خدائی و وجه الهی موجودات را تماشا کنید! می‌بینید: تمام این موجودات به دست اراده و قدرت خداست ملکوتش به دست خداست، حقیقتش ربط با خداست. و با یک لفظ «کُن» ایجاد فرموده و نگهداری میکند؛ و این موجودات از نقطه نظر هستی بدون آن ربط سرابند و باطل. اگر افاضه رحمتی بنماید همه موجودند، و گر نه همه معدوم.

عیناً مانند یک کارخانه‌ای است این عالم، چون در آن داخل میشوید ماشین‌های متعدّد را می‌بینید که هر کدام مشغول انجام کار مخصوصی هستند. یک ماشین موادّ اولیه را میگیرد و تبدیل به چیز دیگری میکند و پس از تبدیل، به ماشین دیگر تحویل میدهد. آن ماشین نیز تغییر خاصی در آن میدهد، و به ماشین دیگر تحویل میدهد.

همچنین هر ماشینی در آن اثری میگذارد تا به ماشین آخر میرسد، و آن پس از تکمیل آن ماده مورد نظر، آن را به خارج داده و برای استفاده در معرض میگذارد.

شما وقتی آن جنس را می‌بینید تعجب می‌کنید! که چطور این ماشین‌ها خود به خود بدون کمک دست و مراقبت انسانی چنین مرتّب و منظم، هر کدام روی این ماده عملی انجام داده و سرانجام به شکل مرغوب و مطلوبی مهیا و آماده استفاده نمودند؟

ولی وقتی از کارخانه بیرون آمده و در کمپانی میروید، می‌بینید: آن کسی که این کارخانه را به حرکت در آورده و روی این معیار و اسلوب دقیق تنظیم نموده است یک شخص است، که به اراده او این کارخانه عمل میکند و با اراده او خاموش میشود و از کار می‌افتد.

این از باب تمثیل بود، لیکن حقیقت امر وجه الهی نسبت به موجودات بسیار عالی‌تر، و ربط بسیار قوی‌تر است.

در این دنیا تمام سلسله علل و معلولات، بسیار دقیق و منظم کار خود را انجام میدهند. پدر، مادر، رفیق، شریک، زن، فرزند، رئیس و حاکم، زمین، باران، رودخانه، آفتاب، ماه، ستاره، جزر و مدّ دریا و ... همگی در جای خود قرار گرفته و برای تأمین حیات ما مؤثرند. بطوری که در این سلسله و در این روابط اسباب و حوادث، اگر یک حلقه آن از میان برود عالم بکلی خراب و معدوم میگردد.

این وجه خلقی است.

اما وجه الهی آن، ربط کامل تمام این سلسله و هر یک از حلقات این سلسله به خداست، که فقط و فقط نور توحید از تَتَّقِ عالم غیب بر این هیاکل تابش نموده و این کارخانه عالم وجود را به گردش درآورده است، و تمام این سلسله مأمور به امر خدا و مطیع فرمان او هستند، و مظاهر آیات جمال و جلال او.

در قیامت این جنبه وجه الهی مشاهد و محسوس است و وجه خلقی باطل و سراب است.

«فَسُبْحَانَ الَّذِي بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ؛ پس پاک و منزّه است آن کسی که ملکوت و جان هر موجودی به دست اوست، و بازگشت شما بسوی او خواهد بود»

پرورش احساس

نامش سید یونس و از اهالی آذرشهر آذربایجان بود. به قصد زیارت هشتمین امام نور، راه مشهد مقدس را در پیش گرفت و بدانجا رفت، اما پس از ورود و نخستین زیارت، همه پول او مفقود شد و بدون خرجی ماند. ناگزیر به حضرت رضا، علیه‌السلام، توسل جست و سه شب پیاپی در عالم خواب به او دستور داده شد که خرج سفر خویش را از کجا و از چه کسی دریافت کند و از همین جا بود که داستان شنیدنی زندگی‌اش پیش آمد که بدین صورت نقل شده است.

خود می‌گوید: پس از مفقود شدن پولم به حرم مطهر رفتم و پس از عرض سلام گفتم: «مولای من! می‌دانید که پول من رفته و در این دیار ناآشنا، نه راهی دارم و نه می‌توانم گدایی کنم و جز به شما به دیگری نخواهم گفت.»

به منزل آمده و شب در عالم رؤیا دیدم که حضرت فرمود: «سید یونس! بامداد فردا، هنگام طلوع فجر برو دربست پایین خیابان و زیر غرفه نقاره‌خانه، بایست، اولین کسی که آمد رازت را به او بگو تا او مشکل تو را حل کند.»

پیش از فجر بیدار شدم و وضو ساختم و به حرم مشرف شدم و پس از زیارت، قبل از دمیدن فجر به همان نقطه‌ای که در خواب دیده و دستور یافته بودم، آمدم و چشم به هر سو دوخته بودم تا نفر اول را بنگرم که به ناگاه دیدم «آقا تقی آذرشهری» که متاسفانه در شهر ما بر بدگویی برخی به او «تقی بی‌نماز» می‌گفتند، از راه رسید، اما من با خود گفتم: «آیا مشکل خود را به او بگویم؟ با اینکه در وطن متهم به بی‌نمازی است، چرا که در صف نمازگزاران نمی‌نشیند.» من چیزی به او نگفتم و او هم گذشت و به حرم مشرف شد.

من نیز بار دیگر به حرم رفته و گرفتاری خویش را با دلی لبریز از غم و اندوه به حضرت رضا، علیه‌السلام، گفتم و آمدم. بار دیگر، شب، در عالم خواب حضرت را دیدم و همان دستور را دادند و این جریان سه شب تکرار شد تا روز سوم گفتم بی‌تردید در این خوابهای سه‌گانه رازی است، به همین جهت بامداد روز سوم جلو رفتم و به اولین نفری که قبل از فجر وارد صحن می‌شد و جز «آقا تقی آذرشهری» نبود، سلام کردم و او نیز مرا مورد دلجویی قرار داد و پرسید: «اینک، سه روز است که شما را در اینجا می‌نگرم، کاری دارید؟»

جریان مفقود شدن پولم را به او گفتم و او نیز علاوه بر خرج توقف یک ماهه‌ام در مشهد، پول سوغات را نیز به من داد و گفت: «پس از یک ماه، قرار ما در فلان روز و فلان ساعت آخر بازار سرشوی در میدان سرشوی باش تا ترتیب رفتن تو را به شهرت بدهم.»

از او تشکر کردم و آمدم. یک ماه گذشت، زیارت وداع کردم و سوغات هم خریدم و خورجین خویش را برداشتم و در ساعت مقرر در مکان مورد توافق حاضر شدم. درست‌سر ساعت بود که دیدم آقا تقی آمد و گفت: «آماده رفتن هستی؟» گفتم: «آری!» گفت: «بسیار خوب، بیا! بیا! نزدیکتر.» رفتم.

گفتم: «خودت به همراه بار و خورجین و هر چه داری بر دوشم بنشین.» تعجب کردم و پرسیدم: «مگر ممکن است؟»

گفت: «آری!» نشستیم. به ناگاه دیدم آقاتقی گویی پرواز می‌کند و من هنگامی متوجه شدم که دیدم شهر و روستای میان مشهد تا آذرشهر بسرعت از زیر پای ما می‌گذرد و پس از اندک زمانی خود را در صحن خانه خود در آذرشهر دیدم و دقت کردم دیدم، آری خانه من است و دخترم در حال غذا پختن. آقاتقی خواست برگردد، دامانش را گرفتم و گفتم: «به خدای سوگند! تو را رها نمی‌کنم. در شهر ما به تو اتهام بی‌نمازی و لامذهبی زده‌اند و اینک قطعی شد که تو از دوستان خاص خدایی، از کجا به این مرحله دست‌یافتی و نمازهایت را کجا می‌خوانی؟»

او گفت: «دوست عزیز! چرا تفتیش می‌کنی؟» او را باز هم سوگند دادم و پس از اینکه از من تعهد گرفت که راز او را تا زنده است برملا نکنم، گفت: سید یونس! من در پرتو ایمان، خودسازی، تقوا، عشق به اهل بیت و خدمت به خوبان و محرومان بویژه با ارادت به امام عصر، علیه‌السلام، مورد عنایت قرار گرفتم و نمازهای خویش را هر کجا باشم با طی الارض در خدمت او و به امامت آن حضرت می‌خوانم.» آری!

مصلحت نیست که از پرده برون افتد راز ورنه در عالم رندی خبری نیست که نیست

رفتارسازی

بله دوستان همه ما یک کهکشان شاپرکیم و هیچ هیچ هیچ و هرچه هست اوست و هر چه داریم از اوست و برای اینکه به مقصود و مطلوب خودمان برسیم باید صبر داشته باشیم و حلم پیشه کنیم و مرنجیم و مرنجانیم که پشت پرده‌ها اسراری است که ما بی خبریم. امام رضا جان علیه السلام فرمود: «مَنْ سَأَلَ اللَّهَ الْجَنَّةَ وَلَمْ يَصْبِرْ عَلَى الشَّدَائِدِ، فَقَدْ اسْتَهْزَأَ بِنَفْسِهِ؛ کسی که از خدا بهشت بخواهد، اما در برابر سختی‌ها شکیبنا نباشد، خود را ریشخند کرده است.»

یکی از اصحاب حضرت رضا علیه السلام می‌گوید: پول بسیاری به حضور آن حضرت بردم، ولی آن حضرت، شادمان نشد، من غمگین شدم و با خود گفتم: چنان پولی نزد آن حضرت می‌برم، ولی حضرت شادمان نمی‌شود.

امام رضا جان علیه السلام در این هنگام که احساس کرد من چرا غمگین هستم به غلامش فرمود: آفتابه و لگن را بیاور خود آن حضرت روی تخت نشست، و به غلام فرمود: آب بریز.

در این هنگام دیدم از لای انگشتان آن حضرت، قطعه‌های طلا در میان لگن می‌ریزد، در این وقت به من رو کرد و فرمود: «من کان هکذا لا یبالی بالذی حماته الیه؛ کسی که چنین قدرتی دارد که از لای انگشتانش طلا بریزد به پولی که تو برایش آورده‌ای، اعتنائی ندارد تا خشنود شود.» حقیقتاً این است کسی که خدا داشته باشد به هیچ درد و غمی رنجیده نمی‌شود و به جهان خرم از آنم که جهان خرم از اوست.

و نکته طلایی این مبحث روایتی از حضرت رضا علیه السلام است که برای رنج و غصه و غضب ما نسخه دارند و این ملاک را هم همیشه مورد توجه قرار بدهیم. آقا جانمان در خصوص ویژگی ممتاز انسان مؤمن می‌فرمایند: «الْمُؤْمِنُ إِذَا غَضِبَ لَمْ يُخْرِجْهُ غَضَبُهُ عَنْ حَقٍّ، وَإِذَا رَضِيَ لَمْ يُدْخِلْهُ رِضَاهُ فِي بَاطِلٍ، وَإِذَا قَدَرَ لَمْ يَأْخُذْ أَكْثَرَ مِنْ حَقِّهِ؛ مُؤْمِنٌ، هِرْغَاهُ خَشْمِغِينَ شُود، غَضْبِشْ أُو رَا از حق بیرون نمی‌برد و هرگاه خرسند شود، خوشنودیش او را به باطل نمی‌کشاند و هرگاه قدرت یابد، بیش از حق خودش بر نمی‌دارد.»

باز دل طالب جانان گردید مایل شاه خراسان گردید

هشتمین حجت خلاق و دود منبع رحمت و گنجینه جود

دریایی از الماس ها

انگیزه سازی

از مرحوم مغفور شیخ حسن علی اصفهانی نقل شده که چنین تعریف می کردند: وقتی مصمم شدم که به نجف اشرف رحل اقامت افکنم، لیکن در آن هنگام که در یکی از اطاقهای صحن عتیق رضوی در مشهد به ریاضتی سرگرم بودم، در حال ذکر و مراقبه، دیدم که درهای صحن مطهر عتیق بسته شد و ندا آمد که حضرت رضا علیه السلام اراده فرموده اند که از زوار خویش سان ببینند، پس از آن در محلی جنب ایوان عباسی در همین نقطه که اکنون قبر شریف شیخ است کرسی نهادند و حضرت بر آن استقرار یافتند و به فرمان آن حضرت درهای طرف شرق و غرب صحن عتیق گشوده شد، تا زوار از در شرق وارد و از در غربی خارج گردند، در آن زمان دیدم که کل صحن مالمال از گروهی شد که برخی به صورت حیوانات مختلف بودند و از پیشاپیش حضرتش می گذشتند و امام علیه السلام دست ولایت و نوازش بر سر همه آن زوار حتی آنها که به صورت های غیر انسانی بودند، حضرت بر سر آنها دست می کشیدند و اظهار مرحمت می فرمودند، پس از آن سیر و شهود معنوی و مشاهده آن رأفت عام از امام علیه السلام، بر آن شدم که در مشهد سکونت گزینم و چشم امید به الطاف و عنایات آن حضرت بدوزم مرحوم شیخ حسن علی پس از ذکر این واقعه محل استقرار کرسی امام را برای مدفن خود پیش بینی و وصیت فرمودند و بالاخره به خواست خدا، قبل از اذان صبح دوشنبه در همان نقطه مبارک مدفون شدند.

ای نفست چاره درماندگان	جز تو کسی نیست کس بی کسان
چاره ما ساز که بی یاوریم	گر تو برانی به که رو آوریم
یار شو ای مونس غمخوارگان	چاره کن ای چاره بی چارگان
قافله شد واپسی ما بین	ای کس ما، بی کسی ما ببین
پیش تو با ناله و آه آمدیم	معتذر از جرم و گناه آمدیم

حلقه وصل:

آسایش و آرامش دو روی یک سکه دنیا و عقبی است و انسانی موفق است که توانسته باشد این دو را برای خود فراهم کرده باشد و همه سختی های انسان برای همین است و اگر دریچه قناعت در پیش روی انسان نباشد نمی تواند به این دو دست یابد چراکه حرص و طمع مثل پیچکی به دست و پای او می پیچد و موجب هلاکت و نابودی او می شود. هر روز را باید به یک شکل و شمایلی جلوه کند و همه داشته های خود را صرف به دست آوردن نداشته های خود کند.

اقناع اندیشه

قرآن کریم دنیای اینچنینی ما را که با داشته های خود به سمت داشتن نداشته های واهی می رویم در سوره مبارکه حدید اینگونه توصیف می کند: «اعلموا أنّما الحیاة الدنیا لعب و لهو و زینة و تفاخر بینکم و تکاثر فی الأموال و الأولاد کمثل غیث أعجب الکفار نباته ثم یهیج فتراه مصفراً ثم یكون حطاماً و فی الآخرة عذاب شدید و مغفرة من الله و رضوان و ما الحیاة الدنیا إلا متاع العرور؛ بدانید زندگی دنیا تنها بازی و سرگرمی و تجمل پرستی و فخرفروشی در میان شما و افزون طلبی در اموال فرزندان است، همانندبارانی که محصولش کشاورزان را در شگفتی و سرور فرو می برد، سپس خشک می شود به گونه ای که آن را زرد رنگ می بینی؛ سپس تبدیل به کاه می شود. [آری دنیا نیز به همین سرعت می گذرد] و در آخرت، عذاب شدید است یا آمرزش و رضای الهی؛ و زندگی دنیا چیزی جز متاع فریب نیست.»

وقتی انسان وارد عالم آخرت می شود می بیند همه آن چه که تا به حال مستقل از خدا می دید، وابسته به خدا، پرتو پروردگار و تجلی خداوندست. در آن جا می فهمد که در تمام عمرش با امور غیر واقعی و اعتباری زندگی کرده و باید از این ها عبور می کرده و به آن واقعیت اصیل می رسیده اما در اعتبارات متوقف شده بود.

مرحوم علامه طهرانی اعلی الله مقامه در کتاب معاد شناسی این آیه را چنین تبیین می کنند: آری! انسان پس از گذرانیدن دوران صباوت و بلوغ دوست دارد به خود زینت ببندد. لباس خود را، شغل خود را، زندگی و مکان خود را، و بالاخره تمام متعلقات خود را بنحوی ترتیب دهد که نقش بقاء و بنحو ابدیت زیست نمودن، روی حقیقت فناء را بپوشاند و واقع امر در تحت این نقشهای باطله مخفی و منتفی گردد. از این مرحله که بگذریم دوران تفاخر است، می گوید: قدرت من چنین است، مال من چنان است، علم من فلان است؛ حتی با کمال جرأت به استخوانهای پوسیده و خاکسترشده آباء و نیاکان خود فخر می کند و رجز می خواند، و بر اشیاء درهم شکسته و نقشه های پوسیده افتخار می کند و آنها را در موزه های مجلل و با شکوه قرار می دهد و شعرهای حماسی می خواند. و بالاخره در آخر دوران زندگی نیروی وجودی خود را در زیاد کردن مال و فرزند متمرکز می کند.

انسان طبعاً هر چه عمرش زیادتر شود حریص تر می شود؛ در جوانی انفاق در راه خدا می کرد، حالا نمی کند؛ حسّ گذشت و ایثار داشت، حالا ندارد.

طبع بشر چنین است که بر هر اساسی تربیت شود نفس او بر همان اساس متحجر می گردد و احوال گذران او بصورت ملکات ثابت در می آید. البته چون خود را بر محور قانون دین و حق تربیت ننموده است لذا در آخر عمر نتیجه نفسانی او همان تراکم احوال و تحجر خاطرات و افکار اوست.

گویند روزی هارون الرشید به خاصان و ندیمان خود گفت: من دوست دارم شخصی که خدمت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم مشرف شده و از آن حضرت حدیثی شنیده است زیارت کنم تا بلاواسطه از آن حضرت آن حدیث را برای من نقل کند. چون خلافت هارون در سنه یکصد و هفتاد از هجرت واقع شد و

معلوم است که با این مدت طولانی یا کسی از زمان پیغمبر باقی نمانده، یا اگر باقی مانده باشد در نهایت ندرت خواهد شد. ملازمان هارون در صدد پیدا کردن چنین شخصی بر آمدند و در اطراف و اکناف تفحص نمودند، هیچکس را نیافتند به جز پیرمرد عجوزی که قوای طبیعی خود را از دست داده و از حال رفته و فتور و ضعف کانون و بنیاد هستی او را در هم شکسته بود و جز نفس و یک مشت استخوانی باقی نمانده بود. او را در زنبیلی گذارده و با نهایت درجه مراقبت و احتیاط به دربار هارون وارد کردند و یکسره به نزد او بردند. هارون بسیار مسرور و شاد گشت که به منظور خود رسیده و کسی که رسول خدا را زیارت کرده است و از او سخنی شنیده، دیده است.

گفت: ای پیرمرد! خودت پیغمبر اکرم را دیده‌ای؟ عرض کرد: بلی.

هارون گفت: کی دیده‌ای؟ عرض کرد: در سنّ طفولیت بودم، روزی پدرم دست مرا گرفت و به خدمت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم آورد. و من دیگر خدمت آن حضرت نرسیدم تا از دنیا رحلت فرمود.

هارون گفت: بگو ببینم در آن روز از رسول الله سخنی شنیدی یا نه؟ عرض کرد: بلی، آن روز از رسول خدا این سخن را شنیدم که می فرمود: «يَسِيبُ ابْنُ آدَمَ وَ تَشِبُّ مَعَهُ خَصْلَتَانِ: الْحِرْصُ وَ طُولُ الْأَمَلِ؛ فرزند آدم پیر می شود و هر چه بسوی پیری می رود به موازات آن، دو صفت در او جوان می گردد: یکی حرص و دیگری آرزوی دراز.»

هارون بسیار شادمان و خوشحال شد که روایتی را فقط با یک واسطه از زبان رسول خدا شنیده است؛ دستور داد یک کیسه زر بعنوان عطا و جاززه به پیر عجوز دادند و او را بیرون بردند. همین که خواستند او را از صحن دربار به بیرون ببرند، پیرمرد ناله ضعیف خود را بلند کرد که مرا به نزد هارون برگردانید که با او سخنی دارم. گفتند: نمی شود. گفت: چاره‌ای نیست، باید سؤالی از هارون بنمایم و سپس خارج شوم!

زنبیل حامل پیرمرد را دوباره به نزد هارون آوردند. هارون گفت: چه خبر است؟ پیرمرد عرض کرد: سؤالی دارم. هارون گفت: بگو. پیرمرد گفت: حضرت سلطان! بفرمائید این عطائی که امروز به من عنایت کردید فقط عطای امسال است یا هر ساله عنایت خواهید فرمود؟ هارون الرشید صدای خنده‌اش بلند شد و از روی تعجب گفت: صَدَقَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آئِهِ؛ يَسِيبُ ابْنُ آدَمَ وَ تَشِبُّ مَعَهُ خَصْلَتَانِ: الْحِرْصُ وَ طُولُ الْأَمَلِ! راست فرمود رسول خدا که هر چه فرزند آدم رو به پیری و فرسودگی رود دو صفت حرص و آرزوی دراز در او جوان می گردد!

این پیرمرد رمق ندارد و من گمان نمی بردم که تا در دربار زنده بماند، حال می گوید: آیا این عطا اختصاص به این سال دارد یا هر ساله خواهد بود. حرص از دیاد اموال و آرزوی طویل او را بدین سرحد آورده که باز هم برای خود عمری پیش بینی می کند و در صدد اخذ عطای دیگری است. باری، این نتیجه عدم تربیت نفس

انسانی به ادب الهی است که حرص و آرزو در وجود او دامنش گسترده می‌گردد و با طیف وسیعی رو به تزاید می‌رود که حدّ یقف ندارد.

اما کسانی که با ایمان به مبدأ ازلی و ابدی و گرایش به وجود سرمدی حضرت ذوالجلال والاکرام رخت خود را در جهان باقی می‌برند و دل به کلیت و ابدیت می‌دهند و طبعاً با عمل صالح رفتار زندگی خود را بر اساس عدل و انصاف می‌نهند، پاداش آنها نزد خدا بوده و بطور همیشگی و مستمرّ به آنها خواهد رسید؛ اِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ پاداشی که حدّ و حساب ندارد و در بهشت جاودان و عالم ابدیت؛ از بهترین نعمت معنوی و حقیقی متمتع خواهند بود؛ فَأُولَئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ يُرْزَقُونَ فِيهَا بِغَيْرِ حِسَابٍ. و روزی آنان از جانب پروردگارش هر صبح و شام به آنها خواهد رسید؛ وَ لَهُمْ رِزْقُهُمْ فِيهَا بُكْرَةً وَعَشِيًّا.

پرورش احساس

در همین دنیا هم انسان به اجر می‌رسد و به او عنایت می‌شود اگر حریص و طمع کننده نباشد.

از استاد فرشچیان درباره خلق تابلوی ضامن آهو نقل شده که گفته اند: «این اثر، ادای نذر من است!»

بعد با چشمان اشک آلودی خاطره خود را چنین نقل کردند که: پیش از خلق این اثر، مدتی بود دست راستم، حالتی فلج به خود گرفت و از کار افتاد به گونه‌ای که نمی‌توانستم انگشتانم را حرکت بدهم. پزشکان حاذق و پراوازه هم تشخیص دادند که به مرور زمان و فشار زیاد، عصب های دستم به شدت آسیب دیده و به راحتی قابل ترمیم نیست و تاکید کردند، هرگز نباید قلم بدست بگیرم و نقاشی کنم!

دل خیلی شکست که دیگر توان خلق اثر و نقاشی را ندارم تا این که به ذهنم رسید از امام رئوف و باب الحوائج حضرت رضا علیه السلام درخواست کنم کمک کنند تا این بیماری علاج شود و همان لحظه نذر کردم که اگر این دستم بهبود یافت، ماجرای شفاعت و ضمانت آهو را به تصویر کشم.

شب خواب دیدم تابلو را پیش رویم گذاشته ام و ابزار و قلم هم آماده است ولی دستم مشکل دارد ناراحت بودم که دیگر هرگز نخواهم توانست نقاشی کنم، در همان عالم خواب یک چهره مبارک و نورانی به من فرمان داد و فرمود: «قلم بردار و آنچه می‌خواهی ترسیم کن!»

عرض کردم که دستم مشکل پیدا کرده است و دیگر قادر نیستم!

همان صدای آسمانی فرمود: «الان می‌توانی، شروع کن!»

من از این که توانستم دست به قلم ببرم هیجان زده بیدار شدم و دیدم اثری از بیماری و ناتوانی در دستم نیست و از همان لحظه، خلق تابلو ضامن آهو را آغاز کردم که این هم مثل تابلو عصر عاشورا، که برای خلق آن بسیار دل دادم تاثیر فوق العاده ای در بیننده می‌گذارد.

ایشان برای طراحی ضریح مبارک حضرت رضا علیه السلام هم وقت زیادی گذاشتند و بابت آن هیچ دستمزدی هم نگرفتند استاد فرشچیان که مقیم نیوجرسی آمریکاست، هر سال چند بار برای زیارت حضرت رضا علیه السلام به ایران می‌آیند به گفته خودشان به آستان مقدسش بسیار دل بسته اند!

رفتارسازی

چقدر نسخه‌های تربیتی آقا جانمان شفا بخش هستند و انسان را لایق بار می‌آورند در اینکه انسان چگونه می‌تواند ریشه حرص و طمع را از درون خود ریشه کن کند و به آسایش و آرامش ابدی برسد حضرت می‌فرمایند: «مَنْ رَضِيَ بِالْيَسِيرِ مِنَ الْحَلَالِ خَفَّتْ مَوْتُهُ وَ تَنَعَّمَ أَهْلُهُ وَ بَصَرَهُ اللَّهُ دَاءَ الدُّنْيَا وَ دَوَائِهَا وَ أَخْرَجَهُ مِنْهَا سَالِمًا؛ کسی که به مال حلال اندک، راضی شود، مخارجش سبک می‌شود، خانواده اش برخوردار می‌گردند، خداوند او را به درد و درمان دنیا بینا می‌کند و او را سالم و بی‌گناه از دنیا به دارالسلام بهشت بیرون می‌برد.»

دنیا ما دنیایی شده پر از نیرنگها و دغل بازی ها برای رسیدن به هیچ

دنیا همه هیچ و اهل دنیا همه هیچ ای هیچ بهر هیچ بر هیچ مپیچ

بینید حضرت در رابطه با فرهنگ سرمایه داری که بلای جان جهان امروز در اقتصاد و سیاست و اجتماع شده چه می‌فرمایند: «لَا يَجْتَمِعُ الْمَالُ إِلَّا بِخِصَالِ خَمْسٍ: بِبُخْلِ شَدِيدٍ وَ أَمَلٍ طَوِيلٍ وَ حِرْصٍ غَالِبٍ وَ قَطِيعَةٍ الرَّحِمِ وَ إِثَارِ الدُّنْيَا عَلَى الْآخِرَةِ؛ هرگز ثروت جمع و اندوخته نمی‌گردد، مگر با پنج خصلت: بخل شدید، آرزوی دور و دراز، حرص غالب، قطع رحم و برگزیدن دنیا بر آخرت.» چیزی که سبب نارضایتی همه شده و همه را به سوگ نشانده همین‌هاست

در مقابل بینید حضرت چه زیبا زندگی خوب دنیا را ترسیم می‌کنند اشتباه نشه رفاه و آسایش لازمه زندگی دنیاست آنچه نباید باشد حرص و طمع و دغل است «إِنَّ أَبَالَحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ سُئِلَ عَنْ أَفْضَلِ عَيْشِ الدُّنْيَا، فَقَالَ: سِعَةُ الْمَنْزِلِ وَ كَثْرَةُ الْمُحِبِّينَ؛ از حضرت رضا علیه السلام پرسیدند: بهترین خوشی و لذت دنیا چیست؟ فرمود: خانه وسیع و بسیاری دوستان»

مثل خورشید مثل ماه

آیت‌الله فِهری زنجانی می‌فرمودند:

در مشهد، آیت‌الله العظمی بهجت را دیدار کردم، پرسیدم:

«یادتان هست پنجاه و پنج سال قبل، نجف با هم در مدرسه سید بودیم، دوست بودیم، اگر چه هم‌درس نبودیم، شما پرواز کردید و ما را جا گذاشتید.

ما که سید بودیم. چه می‌شد دست ما را هم می‌گرفتید؟!»

اکنون که مهمان شما هستم، تا عنایت خاصی از امام رضا علیه‌السلام برای من نگویید، از این جا نمی‌روم!»

آیت‌الله بهجت سرشان را پایین انداختند، آن گاه سر را بالا آوردند و فرمودند:

«یک بار که به حرم مشرف شدم، حضرت مرا به داخل روضه نزد خودشان بردند، ده مطلب فرمودند.»

یکی این بود:

«مگر می‌شود، مگر می‌شود، مگر ممکن است کسی به ما پناه آورد و ما او را پناه ندهیم؟!»

سیره مرحوم آیت‌الله العظمی حاج آقا حسن قمی - رضوان الله علیه - بر این بود که هر روز به زیارت امام رضا علیه‌السلام مشرف می‌شدند. حتی در ایام خانه نشینی نیز از روی بام منزل، مشغول زیارت می‌شدند.

بعد از رحلت ایشان یکی از خدّام آستان مقدس رضوی ایشان را در خواب می‌بیند و از وضعیت برزخ سوال می‌کند. مرحوم حاج آقا حسن قمی می‌فرمایند:

حضرت رضا - سلام الله علیه - هر روز این جا به دیدن من می‌آیند و من بسیار خجالت زده می‌شوم!

به حضرت عرض می‌کنم:

آقا جان! این که هر روز به این جا می‌آیید موجب خجالت و شرمندگی من می‌شود، حضرت می‌فرمایند:

تو هر روز به زیارت ما می‌آمدی، ما هم هر روز به دیدن تو می‌آییم!

آقای شیخ عبدالله موسیانی از حضرت آیه الله مرعشی نجفی نقل کردند که: شب زمستانی بود که من دچار بی‌خوابی شدم؛ خواستم حرم بروم، دیدم بی‌موقع است، آمدم خوابیدم و دست خود را زیر سرم گذاشتم که اگر خوابم برد خواب نمانم، در عالم خواب دیدم خانمی وارد اتاق شد (که قیافه او را به خوبی دیدم ولی آن را توصیف نمی‌کنم) به من فرمود:

«سید شهاب! بلند شو و به حرم برو؛ عده ای از زایران من پشت در حرم، از سرما هلاک می

شوند، آنها را نجات بده.»

ایشان می فرمایند: من به طرف حرم راه افتادم، دیدم پشت در شمالی حرم (طرف میدان آستانه) عده ای زایران اهل پاکستان یا هندوستان (با آن لباس های مخصوص خودشان) در اثر سردی هوا پشت در حرم دارند می لرزند، در را زدم، حاج آقا حبیب (که جز خدام حضرت بود) با اصرار من در را باز کرد، من از مقابل و آنها هم از پشت سر من وارد حرم شدند و آنها در کنار ضریح آن حضرت مشغول زیارت و عرض ادب بودند؛ من هم آب خواستم و برای نماز شب و تهجد وضو ساختم.

حلقه وصل:

کرامت و لطف این خانواده چیزی نیست که بتوانیم به زبان و وهم و خیال خود تصور کنیم بینهایت عنایت می کنند و اگر بگویند نعمت لا تعد و لا تحصی که در قرآن آمده چیست؟ چیزی جز همین نعمت وجود اهل بیت علیهم السلام نیست. خانواده ای که خود قرآن چنین آنها را وصف نموده است «قَالُوا أَتَعْجَبِينَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ ۗ رَحِمَتُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ ۚ إِنَّهُ حَمِيدٌ مَجِيدٌ» گفتند: آیا از فرمان خدا تعجب می کنی؟ رحمت و برکات خدا بر شما اهل این خانه ارزانی باد. او ستودنی و بزرگوار است. «و چقدر زیباست که ما از این خانواده رنگ و بویی بگیریم و مانند آنها اهل گشاده دستی و مهمان نوازی و مهرورزی شویم. نقش الگویی اهل بیت علیهم السلام در زندگی ما باید بسیار پر رنگ باشد.

اقناع اندیشه

خداوند متعال در قرآن کریم جهت دهی می کند و پیامبر عظیم الشان اسلام و به تبع ایشان اهل بیت علیهم السلام را پایه الگویی قرار داده و می فرماید: «لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَن كَانَ يَرْجُو اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا؛ مسلماً برای شما در زندگی رسول خدا سرمشق نیکویی بود، برای آنها که امید به رحمت خدا و روز رستاخیز دارند و خدا را بسیار یاد می کنند.»

مقام معظم رهبری در تبیین این آیه مبارکه بیان لطیفی دارند: «نبی مکرم اسلام جدای از خصوصیات معنوی و نورانیت و اتصال به غیب و آن مرلتب و درجاتی که امثال بنده از فهمیدن آنها هم حتی قاصر هستیم، از لحاظ شخصیت انسانی و بشری، یک انسان فوق العاده، طراز اول و بی نظیر است. شما درباره ی امیرالمؤمنین مطالب زیادی شنیده اید. همین قدر کافی است عرض شود که هنر بزرگ امیرالمؤمنین این بود که شاگرد و دنباله رو پیامبر بود. یک شخصیت عظیم، با ظرفیت بی نهایت و با خلق و رفتار و کردار بی نظیر، در صدر سلسله ی انبیا و اولیا قرار گرفته است و ما مسلمانان موظف شده ایم که به آن بزرگوار اقتدا کنیم؛ که فرمود: «ولکم فی رسول اللہ اسوۃ حسنۃ». ما باید به پیامبر اقتدا و تاسی کنیم. نه فقط در چند رکعت نماز

خولندن که در رفتارمان، در گفتارمان، در معاشرت و در معامله‌مان هم باید به او اقتدا کنیم. پس باید او را بشناسیم. ۲۳/۰۲/۱۳۷۹»

این خانواده این گونه هستند و این گونه گره‌گشایی می‌کنند:

آیه الله العظمی سید صدرالدین صدر قدس سره نقل می‌کند: بعد از مرحوم آیت الله العظمی حایری قدس سره، مدتی من زمام امور حوزه را به دست گرفتم و شهریه طلبه‌ها را عهده دار بودم. (گویا فرمودند: ماهی سه تومان به هر طلبه شهریه می‌دادیم) تا این که یک ماه وجهی نرسید، مجبور شدیم قرض کنیم و شهریه را بدهیم، ماه دوم نیز پولی نرسید، باز هم قرض کردیم و شهریه را دادیم، ولی ماه سوم دیگر جرأت نکردیم قرض کنیم.

جمعی از طلبه‌ها، برای گرفتن شهریه به خانه آمدند. من هم اظهار کردم که در بساط نیست، مبلغ زیادی هم مقروض شده‌ام.

یک مرتبه صدای گریه طلاب بلند شد، گفتند: «پس چه کنیم؟ نه در مدرسه تأمین امنیت داریم (با توجه به فشار و خفقان دوران رضاخان) و نه می‌توانیم به وطن برگردیم، اگر این جا هم خرجی نداشته باشیم، دقیقاً توهین‌هایی که می‌کنند صادق می‌شود!» خلاصه طوری صحبت کردند که من هم گریان شدم. گفتم: «آقایان! تشریف ببرید. ان شاءالله تا فردا برای شهریه کاری خواهیم کرد».

آنها رفتند و من تا شب هرچه فکر کردم، فکرم به جایی نرسید. تمام شب را هم فکر کردم و خوابم نبرد، بالأخره سحر برخاستم تجدید وضو کردم و به حرم مطهر حضرت معصومه علیها السلام مشرف شدم. حرم بسیار خلوت بود و کسی آمد و شد نداشت. بعد از ادای نماز صبح و مقداری تعقیب، با حالت ناراحتی شدیدی که همه اش منظره روز گذشته را در نظرم جلوه گر می‌کرد، پای ضریح مطهر آدمم و با حالت عصبانیت و ناراحتی به حضرت معصومه علیها السلام عرض کردم: «عمه جان! این رسم نیست که عده‌ای از طلاب غریب در همسایگی شما و در کنار گوش شما از گرسنگی جان بسپارند. اگر می‌توانید اداره کنید بسم الله! و اگر توانش را ندارید به برادر بزرگوارتان حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام و یا به جد بزرگوارتان حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام حواله فرمایید». (یعنی بساط حوزه را از قم برچینید و طلاب را به مشهد مقدس و یا نجف اشرف اعزام نمایید). این را گفتم و با حالت قهر و عصبانیت از حرم بیرون آمدم و وارد همین اتاق شدم (اتاقی است در بیت مرحوم آیت الله صدر، بین بیرونی و اندرونی) و نشستم.

مرتباً منظره روز گذشته جلو چشمم می‌آمد و حال منقلب می‌شد. برخاستم قرآن کریم را برداشتم که قرآن بخوانم بلکه مقداری از ناراحتیم کاسته شود، از شدت پریشانی نتوانستم بخوانم.

ناگهان دیدم درب اتاق را می زنند، گفتم: «بفرمایید». در باز شد، کربلایی محمد (پیر مرد پیشخدمت) وارد شد و گفت: «آقا! یک نفر با کلاه شاپو و چمدانی در دست می گوید: «همین الان می خواهم خدمت آقا برسم و وقت ندارم که بعداً بیایم. من ترسیدم و گفتم: «نمی دانم آقا از حرم آمده یا نه، حالا چه می فرمایید؟»

گفتم: «بگو بیاید، اگرچه راحت کند.»

کربلایی محمد برگشت، طولی نکشید که مردی موقر و متشخص، با کلاه شاپو بر سر و چمدانی در دست وارد شد. چمدان را گوشه اتاق گذاشت، شاپو را از سر برداشت و سلام کرد. جواب دادم. جلو آمد و دستم را بوسید. سپس عذرخواهی کرد و گفت: «بخشید چون وقت نداشتم، بد موقع خدمت شما شرفیاب شدم. همین الان که ماشین ما بالای گردنه سلام رسید و نگاهم به گنبد حضرت معصومه علیها السلام افتاد، ناگهان به فکر رسید که من با آتش و باد مسافرت می کنم و هر ساعت برایم احتمال خطر هست. با خود گفتم: اگر پیش آمدی شود و بمیرم و مالم تلف شود و دین خدا و سهم امام علیه السلام در گردنم بماند چه خواهم کرد؟» (ظاهراً همان وقتی که مرحوم آیه الله صدر به حضرت معصومه علیها السلام عرض حاجت می کرده، این فکر به ذهن آن مرد مؤمن رسیده بود).

وی افزود: «لذا وقتی که به قم رسیدیم از راننده خواستم که مقداری در قم صبر کند تا مسافرین به زیارت بروند و من هم خدمت شما برسم.»

فرمود: اموالش را حساب کرد و مبلغ زیادی بدهکار شد. در چمدانش را باز کرد و به اندازه ای وجه پرداخت که علاوه بر ادای قرض ها و پرداخت شهریه آن ماه، تا یک سال شهریه را از آن پول پرداخت نمودم. آنگاه به حرم مشرف شدم و از حضرت معصومه علیها السلام تشکر کردم.

پرورش احساس

حجه الاسلام و المسلمین حاج شیخ مهدی فقیه ایمانی: هنگامی که کتاب کریمه اهل بیت به دستم رسید، با خواندن بخش کرامات آن، گریه زیادی کردم. چندی بعد، در ماه جمادی الثانی ۱۴۱۷ قمری به قم مشرف شدم. مطلع شدم که کتاب یکی از دوستان دانشمندم به عنوان بهترین کتاب سال انتخاب شده و جوایز ارزنده ای، از جمله یک عمره به او تعلق گرفته است.

یکی از آثار این جانب به نام «امیرالمؤمنین علیه السلام از دیدگاه خلفا» نیز به تازگی از چاپ در آمده بود. هنگامی که به حرم مشرف شدم عرض کردم: «بی بی جان! کراماتی در کتاب کریمه اهل بیت از شما نقل شده است؛ ممکن است یکی دو تا از آنها خلاف باشد ولی همه اش که خلاف نیست و یقیناً بسیاری از آنها واقع شده است، بالاخره معلوم است که عنایات شما، شامل حال متوسلان می شود. من این کتاب "امیرالمؤمنین علیه السلام از دیدگاه خلفا" را برای دفاع از جدّ مظلوم شما نوشته ام و از شما جوایز مادی و تبلیغی نمی خواهم، فقط یک عمره به من مرحمت بفرمایید». این را گفتم و اصرار زیادی کردم.

هنگامی که به اصفهان برگشتم، گفتند: یکی از دوستان با شما کار داشت. همان روز آمد و گفت: من سال ها پیش برای عمره ثبت نام کرده ام اما حالا که نوبتم رسیده، با این سن و سال قادر به انجام آن نیستم. الحمدلله به حج هم مشرف شده ام، با خود فکر کردم که خوب است چه کسی را به جای خود بفرستم، و کسی بهتر از شما به نظرم نرسید، لذا می خواهم این سفر را بپذیرید.

گفتم: سعی کنید خودتان بروید و یا یکی از اقوامتان را بفرستید و به هر صورت از او خواستم که در تصمیمش تجدید نظر کند.

اما فردای آن روز، تلفن زد و گفت: من هر چه فکر کردم دیدم خودم نمی توانم بروم و بهتر از شما هم کسی را سراغ ندارم. لذا یکی از پسرانم می آید تا همراه شما به سازمان حج برویم و فیش به نام شما منتقل شود.

فردا فیش منتقل شد و در ظرف یک هفته، با عنایت حضرت معصومه علیها السلام به عمره مشرف شدم.

رفتار سازی

مثل خورشید مثل ماه بودن رو در همین دهه کرامت تجربه کنیم و بیش از اینکه از آنها مسائل مادی بخواهیم مثل آنها شدن را بگیریم.

ببینید بزرگ پهلوان جهان از محضر امام رضا جان چه خواسته و چگونه چنین مدال پر افتخاری را نصیب خود کرده:

مرحوم غلامرضا تختی (۱۳۰۹-۱۳۴۶)، ملقب به «جهان پهلوان»، کشتی گیر برجسته و نماد پهلوانی و فروتنی در فرهنگ معاصر ایران است.

یکی از خادمین حرم امام رضا علیه السلام می گوید:

آخرین باری که تختی به مشهد آمد، از خادمین حرم خواهش کرد پس از خلوت شدن حرم، به او اجازه دهند چند دقیقه در حرم باشد. مسئولان با درخواست تختی موافقت کردند.

آن شب شاهد صحنه ای بودم که واقعا مرا متأثر کرد. مرحوم تختی تنها وارد حرم شد و حدود ۱۵ دقیقه کنار ضریح به راز و نیاز پرداخت. چراغ های حرم خاموش بود و من گوشه ای منتظر بودم که تختی کارش تمام شود و در را ببندم. آن مرحوم در حالی که دو دست خود را محکم به پنجره ضریح داشت و صورتش را به آن چسبانده بود، به شدت می گریست، ناله می کرد و می گفت: «یا امام رضا! من غلامرضا، غلام تو هستم. هر چه دارم از تو دارم، کمک کن. درملنده شدم تا حالا آبروی مرا حفظ کردی نگذار در میان مردم بی آبرو شوم. به من روحیه و توان بده تا بتوانم همیشه در خدمت مردم باشم. تو خیلی چیزها به من دادی. باز هم به کمکت نیاز دارم، ناامیدم نکن!»

یکی از کارهایی که ما رو مثل اونها می‌کنه همین سخاوتمندی است امام رضا جان علیه السلام فرمودند: «السَّخِيُّ يَأْكُلُ مِنْ طَعَامِ النَّاسِ لِيَأْكُلُوا مِنْ طَعَامِهِ، وَالْبَخِيلُ لَا يَأْكُلُ مِنْ طَعَامِ النَّاسِ لئَلَّا يَأْكُلُوا مِنْ طَعَامِهِ؛ بخشنده و سخاوتمند، از غذای مردم می‌خورد، تا از غذایش بخورند، ولی بخیل از غذای دیگران نمی‌خورد، تا از غذای او نخورند.»

و چه نسخه لذت بخشی دارند حضرت در چگونه مثل آنها شدن حضرت علیه السلام می‌فرمایند: اجْعَلُوا لِأَنْفُسِكُمْ حِطًّا مِنَ الدُّنْيَا، بِإِعْطَائِهَا مَا تَشْتَهَى مِنَ الْحَلَالِ وَ مَا لَمْ يَنْبَلِ الْمَرْوَةَ وَلَا سَرَفَ فِيهِ، وَاسْتَعِينُوا بِذَلِكَ عَلَى أُمُورِ الدِّينِ؛ برای خودتان بهره‌ای از دنیا قرار دهید، به اینکه خواسته‌های دل را از حلال به آن بدهید، تا حدی که مروت را از بین نبرد و اسراف در آن نباشد، و بدین وسیله، بر کارهای دین، کمک بجویند.»

کار سختی هم نیست چند نمونه از روایات امام رضا جان علیه السلام رو می‌گم ببینید چقدر زیبا میشه مثل ایشان شد:

۱. اول رسیدن به خانه زندگی شخصی خود

الامام الرضا عليه السلام: «صاحب النعمة يجب عليه التوسعة على عياله؛ برخوردار از نعمت، باید خانواده اش را در رفاه قرار بدهد.»

۲. گره‌گشایی و رفع غم از دیگران

الامام الرضا عليه السلام: «مَنْ فَرَّجَ عَن مُؤْمِنٍ فَرَّجَ اللَّهُ عَن قَلْبِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ؛ هر که غم مؤمنی را بزدايد، خداوند در روز قیامت، غم را از دل او می‌زداید.»

۳. روی گشاده داشتن

الامام الرضا عليه السلام: «مَنْ تَبَسَّمَ فِي وَجْهِ أَخِيهِ الْمُؤْمِنِ كَتَبَ اللَّهُ لَهُ حَسَنَةً؛ و مَنْ كَتَبَ اللَّهُ لَهُ حَسَنَةً لَمْ يَعْذِبْهُ؛ هر کس به روی برادر مؤمنش لبخند بزند، خداوند، برایش یک ثواب می‌نویسد و کسی که خدا برایش ثوابی بنویسد، عذابش نمی‌کند.»

۴. کمک به ضعفا

وَ قَالَ عَلِيُّ بْنُ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ: «عَوْنُكَ لِلضَّعِيفِ مِنْ أَفْضَلِ الصَّدَقَةِ؛ از بهترین نوع صدقه، یاری کردن تو نسبت به ناتوان است.»

شاهراهی میان پیچ و خم های تو در تو

انگیزه سازی

غلام علی انس خاصی با امام رضا علیه السلام داشت. (شهید غلامعلی رجبی) در عالم رؤیا دیده بود که در صحن نو، برای امام رضا علیه السلام زیارت جامعه کبیره می خواند. وقتی مشهد بود کمتر داخل حرم می رفت. اکثر اوقات همان صحن نو می نشست. از ساعت ۱۲ شب تا اذان صبح با خودش خلوت می کرد و دو ساعت مانده به صبح را برای مردم زیارت جامعه می خواند. کم کم دورش شلوغ شد.

داخل همین صحن بود که توسل کرد که چهارده قدم به سوی ضریح بردارد و در هر قدم شعری برای حضرت بگوید. قدم بر می داشت و گریه می کرد. حاصلش شد شعر معروف:

قربون کبوترای حرمت امام رضا /قربون این همه لطف و کرمت امام رضا

آخرش هم شهادت را از امام رضا علیه السلام گرفت:

توی صحن گوهر شاد دیدمش. گفت: انشاء الله اذن شهادت را از امام رضا علیه السلام گرفتم. گفتم: حالا حالا باهات کار داریم. دعای عرفه امسال را باید بخوانی.

دو روز مانده بود به عرفه آمد برای خداحافظی و گفت: منافق ها دارند کارهایی می کنند. احتمالا عملیاته. من هم باید بروم. گفتم: پس برنامه عرفه و محرم چه می شود؟ گفت: نمی خواهم از جهاد جا بمانم. احتمالا تا محرم مرغ از قفس پریده...

ولی الله عاشق خدا و مرید اهل بیت علیهم السلام بود. (شهید ولی الله چراغچی)

شب بود که از منطقه رسیدیم مشهد. از هم دیگر خداحافظی کردیم و من رفتم خانه.

بعدا متوجه شدم ولی الله آن شب را خانه نرفته بود. با اینکه زن و بچه داشت و خیلی وقت بود که ندیده بودشان، مستقیم رفته بود حرم امام رضا علیه السلام و تا صبح مشغول راز و نیاز بود و بعد از نماز صبح راهی خانه شده بود.

شاید فکر می کرد اگر حرم نرود خلاف ادب مرتکب شده است.

ارادت حسن به امام رضا علیه السلام دائمی بود. (شهید حسن قاسمی) از نه ساختمان سوری ها، یکی دست داعش افتاده بود و فرمانده سوری ها می خواست عقب نشینی کند. نگذاشتم. گفتم: صبر کن ما پسش می گیریم. از ۲۰ نفر نیروهای پشتیبان تک تیر اندازان، نیروی داوطلب خواستیم. فقط شش نفر آمدند. با من و حسن شدیم هشت نفر. رفتیم طرف ساختمان. مکث کردم. گفتم: حسن هشت نفریم ها! گفت: پس اسم عملیات امام رضا علیه السلام است. با نوای یا علی بن موسی الرضا وارد ساختمان شدیم.

تکفیری ها می پرسیدند: من اَنتم؟ حسن با دو نارنجک رفت طرفشان و فریاد زد: نحن شیعة علی بن ابی طالب علیه السلام، نحن ابناء فاطمة الزهرا سلام الله علیها، نحن ابناء الحسین علیه السلام. با انفجار نارنجک ها و تبادل آتش حسن پرواز کرد.

هشت نفری با رمز ذکر امام رضا علیه السلام وارد معرکه شدیم. حسن شهید شد و من با هشت ترکش برگشتم عقب.

بعد از شهادت حسن، یکی از اقوام خوابش را دیده بود. گفته بود: حسن! تو که مثل ما بودی، چه شد که شهید شدی؟

گفته بود: به خاطر این که شب های جمعه زیارت حرم امام رضا علیه السلام رفتنم قطع نشد.

راست می گفت: چهار سال برنامه ثابتش این بود. شب جمعه می رفت هیئت علمدار، بعد از آن تا صبح زیارت امام رضا علیه السلام بود و دم صبح کله پاچه می خورد و می آمد خانه.

حلقه وصل: این سه قصه یه حرف دارن! این سه باهم به ما میگویند برادر جان تو زندگی ت پشتت به کی گرمه؟ شاهراه زندگی ت چیه؟ توی این پیچ و خم های تو در توی دنیا چه جوری می خوای خودت رو نجات بدی و خودت رو به محبوبت برسونی؟ ما باید به سمت خدا برای خودمون یه شاهراه بزنیم و این شاهراه چیزی جز تکیه کردن به خودش نیست. «وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ» و هر که بر خدا توکل کند، خدا او را کافی است.»

اقناع اندیشه:

این عبارت شریفه قرآن بخشی از آیات دوم و سوم سوره مبارکه طلاق می باشد که مفسرین گویند: این قسمت از آیات «وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ» درباره عوف بن مالک الاشجعی آمده که مردی فقیر و بی چیز بود و پسری داشت که مشرکین او را اسیر کرده بودند. عوف نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و از درد اندرونی خویش به خاطر اسارت فرزند و فقر و بی چیزی می نالید. پیامبر او را تسکین داد و در عین حال فرمود: امشب در خانه ما هیچ برگ و توشه ای جز یک مد طعام یافت نمی شود سپس فرمود: ای عوف، صبر کن و پرهیزکار باش و زیاد کلمه «لا حول و لا قوة الا بالله» را بر زبان جاری ساز.

عوف به خانه خویش برگشت و به اهل خویش گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله ما را به تقوی و صبر امر فرموده و نیز فرمود: به گفتار «لا حول و لا قوة الا بالله» زیاد پردازیم. اهل وی گفتند: نیکو مداوایی و بهترین مرهمی است که پیامبر به ما داده اینان به دستور رسول خدا صلی الله علیه و آله عمل کردند. چندی نگذشت که پسر عوف با گله ای از گوسفندان و قطاری از شتران بازگشت و به پدرش گفت: کسی که مرا اسیر نموده بود، او را غافلگیر کردم و در حال غفلت او گوسفندان و شتران او را به غنیمت آوردم.

عوف نزد پیامبر رفت و سؤال کرد که آیا این گوسفندان بر او حلال است یا نه؟ پیامبر فرمود: بلی بر شما حلال است سپس این آیات نازل گردید.

شخصی از امام رضا علیه السلام درباره سخن خدای متعال که می فرماید "و من یتوکل علی الله فهو حسبه" سؤال کرد؛ حضرت فرمودند: "توکل درجاتی دارد که یکی از آنها این است که در هر کاری که به تو مربوط است به خداوند اعتماد کنی و از آنچه که نسبت به تو انجام می دهد خشنود باشی و بدانی که او جز خیر برای تو نمی خواهد و بدانی که حکمت در این است که کارت را به او واگذار کنی و دیگر اینکه به این امر ایمان داشته باشی که خدا چیزهایی می داند که تو از آنها بی اطلاعی و باید علم آنها را به خدا واگذار نمایی و به غیر اعتماد نداشته باشی."

از امیرالمومنین علیه السلام نقل شده فرمودند: برای ایمان چهار رکن است: توکل کردن بر خدا و وگذار کردن امر به سوی خدا و راضی شدن به قضاء خدا و تسلیم شدن به امر خدا.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: "هر کس به خدا منقطع شود، خدا هر نیازمندی را از او کفایت می کند و هر کس به سوی دنیا منقطع شود خداوند او را به آن واگذار می کند."

از موسی بن جعفر علیه السلام از پدرانش از پیامبر اسلام نقل شده که فرمودند: "خداوند عزوجل می فرماید هیچ کسی نیست به کسی غیر من چنگ زند مگر سبب های آسمان ها و سبب های زمین را از او قطع می کنم، اگر از من سوال کند او را نمی دهم و اگر مرا بخواند جوابش نمی دهم و هیچ کس نیست که تنها به من متوسل گردد نه به غیر من مگر اینکه آسمان و زمین را ضامن روزی او قرار می دهم و اگر مرا بخواند او را اجابت می کنم."

اینکه گفتیم توکل شاهراه هست در زندگی برای همین است و چقدر داستان و حرف و آیات و روایات اینجاست که حقیقتاً پشت انسان را در زندگی به خدا گرم می کند.

پرورش احساس

حجه الاسلام و المسلمین آقای ابن الرضا از حاج آقای کشفی از خدمتگزاران بلند پایه حرم حضرت معصومه علیها السلام نقل کردند که در ایام جنگ، شبی از شبها گروهی از اسرای عراقی را به حرم مطهر کریمه اهل بیت آورده بودند، در طرف بالای سر حضرت میله هایی نهاده شده بود که اسرا در داخل میله ها و دیگر زائران در بیرون میله ها مشغول زیارت بودند. یکمرتبه دیدیم که زنی از میان تماشاگران جیغ کشید و بلافاصله یکی از اسرا نیز جیغی کشید.

معلوم شد که این اسیر از شیعیان عراقی بوده، به خدمت سربازی رفته، توسط ارتش عراقی او را اجباراً به جبهه برده اند و آنجا به اسارت نیروهای ایرانی درآمده است.

مادرش نیز به جرم شیعه بودن از عراق اخراج شده، به ایران آمده، در قم اسکان داده شده، و به کلی از سرنوشت پسرش بی خبر مانده است.

این مادر بیچاره، هر شب به حرم مطهر حضرت معصومه علیها السلام مشرف می شده، به خدمت بی بی عرض می کرده: بی بی جان من پسر من را از تو می خواهم.

آن شب نیز چون شبهای دیگر به حرم مشرف شده، برای پسرش دعا کرده، به حضرت معصومه علیها السلام متوسل شده است که یکمرتبه پسرش را در میان اسیران دیده، بی اختیار جیغ کشیده، پسرش نیز متوجه مادر شده، متقابلاً جیغ کشیده و اینگونه از عنایات حضرت معصومه علیها السلام پس از سالها جدایی، چشم مادر با دیدن میوه دلش روشن گردیده است.

پس از این رخداد جالب، توسط سازمان بین المللی ترتیبی داده شد که این پسر از اسارت آزاد شده به کانون گرم خانواده برگردد.

رفتارسازی

حالا اگر کسی بخواهد اینچنین پشت گرم به خدا و اهل بیت علیهم السلام باشد بشنود ببیند آقا جانمون ابالحسن الرضا علیه السلام چه نسخه‌ای دارند. نسخه آقا جان فقط حسن ظن به خدا داشتن است. همه ما می‌گیم توکل بر خدا اما به همه کس و همه وسیله‌ای اعتماد داریم بجز اسباب و مسبباتی که خدا قراره برامون به وجود بیاره و سر راه ما قرار بده و بعد هم آخر امر متوجه میشیم که فقط خدا بود که ما را به مطلوب و نتیجه خودمون رسوند.

امام رضا علیه السلام می فرمایند: «مَنْ حَسَنَ ظَنَّهُ بِاللَّهِ كَانَ اللَّهُ عِنْدَ ظَنِّهِ بِهِ وَ مَنْ رَضِيَ بِالْقَلِيلِ مِنَ الرِّزْقِ قَبْلَ اللَّهِ مِنْهُ الْيَسِيرَ مِنَ الْعَمَلِ وَ مَنْ رَضِيَ بِالْيَسِيرِ مِنَ الْحَلَالِ حَقَّتْ مَوْؤَنَتُهُ وَ تَنَعَّمَ أَهْلُهُ، وَ بَصَرَهُ اللَّهُ دَاءَ الدُّنْيَا وَ دَوَاءَهَا، وَ أَخْرَجَهُ مِنْهَا سَالِمًا إِلَى دَارِ السَّلَامِ؛ هر کس به خدا خوش گمان باشد، خداوند مطابق گمان او، با وی رفتار می کند و هر کس به روزی کم راضی باشد، خداوند عمل کم را از او می پذیرد و هر کس به روزی حلال اندک خشنود باشد، هزینه زندگی اش سبک می شود و خانواده اش در نعمت خواهند بود و خداوند، او را از بیماری و درمان دنیا آگاه می کند و به سلامت، از دنیا به خانه سلامت (آخرت) بیرون می برد.» دیگر نسخه ای شفا بخش تر و زیباتر از این هست؟

در جای دیگری از امام رضا علیه السلام نقل شده: «أَحْسِنِ الظَّنَّ بِاللَّهِ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ يَقُولُ: أَنَا عِنْدَ ظَنِّ عَبْدِي الْمُؤْمِنِ بِي، إِنَّ خَيْرًا فَخَيْرًا وَإِنْ شَرًّا فَشَرًّا؛ به خداوند خوش گمان باش، زیرا خدای عزوجل می فرماید: من نزد گمان بنده مؤمن خویش هستم، اگر به من خوش گمان باشد، به خوبی با او رفتار می کنم و اگر به منبدگمان باشد، به بدی با او رفتار می کنم.»

حسن ظن به خدا عجب گنجی عجب شاهراهی عجب گره گشایی عجب راه حل شیرین و گوارایی

و یک نسخه زیرخاکی و زود بازده در این خصوص که واقعا گره گشای گره گشای گره گشاست... امام رضا جان خیال همه مار راحت می کنن در این روایت (اینجاست که باید بگوییم گر گدا کاهل بود تقصیر صاحب خانه چیست...) و بهتر بگوییم (هرچند گدا کاهل بود صاحب خانه کریم است) جانم حضرت می فرمایند: «إِذَا نَزَلَتْ بِكُمْ سِدَّةٌ فَاسْتَعِينُوا بِنَا عَلَى اللَّهِ؛ هر گاه سختی ای به شما رسید، به واسطه ما از خدا کمک بجوئید.»

آیه الله العظمی سید شهاب الدین مرعشی نجفی قدس سره نقل می کند: وقتی که از نجف اشرف به شهر قم مهاجرت کردیم، منزل محقری را در پایین شهر اجاره کردیم و با نهایت فقر و قناعت روزگار می گذراندیم. زن صاحب خانه، بسیار زن بد اخلاق و سخت گیری بود و ایراد فراوانی می گرفت. حتی موقع شستن رخت و لباس با همسر من دعوا می کرد و می گفت: «رخت ها را ببرید در کنار رودخانه بشوید تا چاه منزل پُر نشود.»

یک روز بر سر این موضوع با همسر دعا و سر و صدای بسیار کرد، من حوصله ام سرآمد و دل تنگ شدم و قلبم پریشان شد.

چاره ای نیافتم جز این که با آن حالت پریشان برخاسته، به حرم حضرت معصومه علیها السلام مشرف شوم و با آن حضرت راز و نیاز کنم. پس از سلام و زیارت و نماز، متوسل به آن حضرت شده، آن بزرگوار را به درگاه خداوند شفیع قرار داده، عرض کردم: «بی بی جان! من میهمان تو هستم و به آستان تو پناه آورده ام، از خدا بخواه که مرا از این گرفتاری مستأجری خلاص کند.» دعا و گریه کرده، برگشتم.

چند روزی نگذشته بود که نامه ای از عمویم، از شهر تبریز به دستم رسید؛ نامه را خواندم و دیدم نوشته: من نذر کرده بودم اگر حاجتم روا شود برای یک طلبه ای که در قم درس می خواند و خلنه ندارد یک باب خانه بخرم، اکنون حاجتم روا شده، خواستم به نذرم وفا کنم و چون دیدم شما نیز خانه ندارید ترجیح دادم که پول خانه را به شما بدهم، لذا مبلغ ششصد تومان حواله دادم که بروید در بازار قم، از حاج محمد حسین یزدی، تحویل بگیرید. بدین وسیله خداوند از برکت حضرت فاطمه معصومه علیها السلام ما را از گرفتاری مستأجری خلاص کرد.»

حرم امن تو کافی است هراسان شده را	مثل شه راه بده آهوی گریان شده را
دل سپردیم به آن معجزه چشمانت	تا که آباد کنی خانه ویران شده را
مهر تو باعث خاموشی آتشدان است	خارج از دست خلیل است، گلستان شده را
گندم ری به تنور کرمت پخته شود	از تو داریم پس این مزرعه نان شده را
هرچه شد خرج حرم ارزش او بیشتر است	از طلا حرف نزن، نقره ایوان شده را
به در خانه تو بسته و وابسته شدیم	چه نیازی است به جنت سگ دربان شده را

گر قرار است جبینش به قدومت نرسد
در محله خبر لطف تو بهتر پیچید
شدنی نیست کرم داشته باشی، اما
پنجره ساخته‌ای دور ضریح کرم
ما فقط ظاهری از اوج تو را می‌بینیم
جلوه‌ای کردی و زهرای پر از جذبه تو

کافرش بیش نخوانیم مسلمان شده را
پخش کردند اگر قصه مهمان شده را
دستگیری نکنی دست به دامن شده را
تا ببندند به آن زلف پریشان شده را
گذری نیست به معراج تو حیران شده را
تا قم آورد دل شاه خراسان شده را

علی اکبر لطیفیان

صندوقچه ای از گنج های زمردین

انگیزه سازی

آیه الله العظمی سید شهاب الدین مرعشی نجفی (متوفای شهریور ۱۳۶۹ ش.) می فرمود: روزگاری که جوانتر بودم، روزی بر اثر مشکلات فراوانی که داشتم، از جمله می خواستم دخترم را شوهر دهم، ولی مال و ثروتی نداشتم تا برای دخترم جهیزیه تهیه کنم. با ناراحتی به حرم حضرت معصومه علیها السلام رفتم و با عتاب و خطاب در حالی که اشکهایم سرازیر بود گفتم: «ای سیده و مولای من! چرا نسبت به امر زندگی من اهمیت نمی دهی؟ من چگونه با این دست خالی دخترم را شوهر دهم؟» سپس با دلی شکسته به خانه برگشتم، حالت غشوه مرا فرا گرفت. در همان حال شنیدم در می زنند. رفتم و در را باز کردم، شخصی را دیدم که در پشت در ایستاده، وقتی مرا دید گفت: «سیده تو را می طلبد.» با شتاب به حرم رفتم. وقتی که وارد صحن شریف آن حضرت شدم، چند کنیز را دیدم که به تمیز کردن ایوان طلا اشتغال داشتند. از سبب آن پرسیدم. گفتند: اکنون سیده می آید، پس از اندکی، حضرت فاطمه معصومه علیها السلام آمد، در حالی که در شکل و شمایل، مانند مادرم فاطمه زهرا علیها السلام بود. (چون جدّه ام زهرا علیها السلام را سه بار قبل از آن، در خواب دیده بودم) نزد عمّه ام حضرت معصومه علیها السلام رفتم و دستش را بوسیدم، به من فرمود: «ای شهاب! کی ما در فکر تو نبوده ایم، که ما را مورد عتاب قرار داده، از دست ما شاکی

هستی، تو از زمانی که به قم آمدی زیر نظر ما و مورد عنایت ما بوده ای.»

وقتی که از خواب بیدار شدم، فهمیدم که نسبت به حضرت معصومه علیها السلام اسائه ادب کرده ام. هماندم برای عذرخواهی به حرم شریفش رفتم، از آن پس حاجتم برآورده شد و در کارم گشایشی صورت گرفت و مشکل زندگی حل و آسان گردید.

حلقه وصل: این داستان علاوه بر اینکه کرامت بی بی جان حضرت معصومه سلام الله علیها در حق بزرگ شاگرد مکتب پدرانشان را بیان کرده، نکته ظریفی را گوشزد می کند که ما در همه حال متوجه لطف و کرامت و عنایت این خانواده باشیم و خود را با محاسبه و حساب رسی دقیق مشمول الطاف بیشتر و عنایات برتر این خانواده قرار دهیم که امام کاظم علیه الصلاه و السلام پدر بزرگوار این دو شمس و قمر که همه عالم در این ایام به نور طالعشان منور است فرمودند: «لَیْسَ مِنَّا مَنْ لَمْ یُحَاسِبْ نَفْسَهُ فِی کُلِّ یَوْمٍ ، فَإِنْ عَمِلَ خَیْرًا اسْتَزَادَ اللّٰهُ مِنْهُ وَحَمِدَ اللّٰهُ عَلَیْهِ ، وَإِنْ عَمِلَ شَیْئًا شَرًّا اسْتَغْفَرَ اللّٰهُ وَ تَابَ إِلَیْهِ؛ از ما نیست کسی که هر روز به حساب خود رسیدگی نکند و ببیند که اگر کار نیکی انجام داده است از خداوند توفیق انجام بیشتر آن را بخواهد و خدا را بر آن سپاس گوید و اگر کار بدی انجام داده است از خدا آمرزش بخواهد و توبه کند.»

بنابراین روایت شریف اگر ما بخواهیم بهره مند کامل از فیض وجودی این خانواده شویم باید اهل محاسبه و حساب و کتاب دقیق در تمام امور مادی و معنوی و نفسانی خود باشیم. و نمی دانیم و نمی دانیم و واقعا

نمی دانیم با پرداختن به خود و داشتن حساب رسی از خود چه صندوقچه جواهراتی است و دست ما را به کجاها که وصل نمی کند.

اقناع اندیشه

استاد بزرگوار اخلاق و عرفان آیت الله سید محمد صادق حسینی طهرانی فرزند بزرگوار مرحوم علامه سید محمد حسین حسینی طهرانی، در خصوص پرداختن انسان به خود نکته نابی دارند و می فرمایند: «اگر انسان به خود مشغول شده و در خود فرو رود، نفس خویش را دریایی عجیب و بی کران و مملو از درّ و مرجان و آسرارِ الهی می بیند؛ و با وجود این سرمایه ها محال است که از خود بیرون بیاید و به غیر بپردازد. اما آفسوس که دستخوش غفلت و هوی و هوس است و هر روز به این طرف و آن طرف می زند تا شاید بهره ای برده و سودی حاصل نماید؛ و نمی داند که باید نقبی به این دریای نامتناهی زده و به این آب زلال و گوارا رسیده و از آن سیراب شود و از احتیاج و تکدی از غیر بی نیاز گردد. و این همان غنا و ثروتی است که در ادعیه ائمه اهل بیت علیهم السلام آمده است: **اللَّهُمَّ اجْعَلْ غِنَايَ فِي نَفْسِي؛** خدایا! بی نیازیم را در خودم قرار بده.»

سالها دل طلب جام جم از ما میکرد و آنچه خود داشت ز بیگانه تمنا میکرد

گوهری را که به بر داشت صدف در همه عمر طلب از گمشدگان ره دریا میکرد

مشکل خویش بر پیر مغان بردم دوش کو به تأیید نظر حلّ معما میکرد

دیدمش خرم و خندان قدح باده به دست واندر آن آینه صدگونه تماشا میکرد

گفتم این جام جهان بین به تو کی داد حکیم گفت آن روز که این گنبد مینا میکرد

بیدلی در همه احوال خدا با او بود او نمی دیدش و از درد خدایا میکرد

و چه نگاه زیبایی مقام معظم رهبری در این باره دارند و چه جهت دهی کاملی برا ما می کنند تا هم به اهمیت این امر بپردازیم و هم بهره خودمون را از دنیا و زندگی دنیا کامل کنیم. ایشان در خرداد ۱۳۸۶ در جمع نمایندگان مجلس ببینید چه بیان درافشانی در خصوص محاسبه نفس داشتند:

چه خوب است که انسان - در هر مرتبه و در هر شغلی - وقتی به پشت سر خود نگاه می کند، در یک محاسبه ی دقیق و سختگیرانه و بدون مسامحه، فهرستی از کارهایی را مشاهده کند که قابل ارائه ی به پیشگاه الهی است. این که به ما گفته اند: «حاسبوا أنفسکم قبل أن تحاسبوا» و علمای سلوک و اخلاق، محاسبه را یکی از اولین وظائف سالک دانسته اند، **برای این است که ما دائم در حال خواندن نامه ی عمل خودمان باشیم** و در روزی که این نامه ی اعمال خوانده خواهد شد، غافلگیر نشویم. قبل از این که نامه ی اعمال ما در پیشگاه الهی مورد محاسبه و مطالعه قرار بگیرد، خود ما بخوانیم؛ اگر کمبودی هست، اصلاح

کنیم؛ اگر نقطه‌ی قوتی در آن هست، خدا را بر آن سپاس بگزاریم. و آلا اگر این محاسبه را انجام ندهیم و غافل بمانیم، آن وقت غافلگیر می‌شویم.

امام سجاد در دعای ابو حمزه عرض می‌کند: «اللهم فارحمنی إذا انقطعت حجّتی و کلّ عن جوابک لسانی و طاش عند سؤالک ایای لّبی»، در مقابل سؤال الهی حجت انسان و استدلال انسان تمام می‌شود - به تعبیر رائج امروز، انسان کم می‌آورد - زبان انسان از گویائی می‌افتد و حتی ذهن و عقل و لبّ انسان هم آشفته می‌شود؛ «و طاش عند سؤالک ایای لّبی». آنهایی که خودشان را زیر مذاقه‌ی یک محاسبه قرار دادند، امید فرجی دارند. وقتی به نامه‌ی اعمال خود نگاه کردیم و دیدیم این نقاط کمبود وجود دارد، چون هنوز وقت باقیست و عمر باقیست، جبران می‌کنیم؛ «و أنیبوا إلی ربکم» - «أنیبوا» یعنی برگردید و جبران کنید - اگر دیدیم نقاط روشنی وجود دارد، به کمک الهی، به توفیق الهی و به هدایت الهی دلگرم و امیدوار می‌شویم؛ هم خدا را شکر می‌گزاریم، هم ادامه می‌دهیم؛ محاسبه فایده‌اش این است.»

و ریز و دقیق تر درباره محاسبه فرمایشات ایشان در مورد داشتن محاسبه در امور نظام اسلامی است که ایشان در سال هفتاد در جمع کارگزاران نظام چنین بیانی داشتند و این نشان از افق تمدنی ایشان است که در آن سالها چنین دغدغه مندی را در مسئولین ایجاد می کردند تا این نظام زودتر و موفق تر به مقصد خود که حاکمیت اسلام در جهان است برسد:

«نظام [اسلامی]، جز با رعایت تقوا و طهارت و پاکی و محاسبه‌ی دقیق و صحیح و حسابرسی هر کدام ما [مسئولین] از خودش - «حاسبوا انفسکم» - پیش نخواهد رفت. اشتباه است اگر کسی خیال کند همان کارهایی که دیگر حکومتها و دیگر کارگزاران دولتها در دنیا میکنند، ما هم همانها را بکنیم. ما اصولی داریم، ما روشهای مخصوص به خودمان را داریم؛ اینها متعلق به اسلام است. این اصول باید بر دنیا حاکم بشود؛ نه این که اصول غلط دنیای جاهلی و استکباری، خودش را بر ما تحمیل بکند. باید خدا و مرگ و سؤال الهی و محاسبه‌ی الهی را از یاد نبریم. اگر سروکار ما به یک بازجوی بشر ضعیف کم اطلاع بیفتد، یا احتمال بدهیم که خواهد افتاد، حواسمان را جمع میکنیم. آن وقتی که از کار خسته میشوید، آن وقتی که احساس میکنید چه لزومی دارد کار را دنبال بکنم، آن وقتی که پای یک رفاقت در میان می‌آید، آن وقتی که پای یک افزون طلبی و خودخواهی و شخصی اندیشی در میان می‌آید، آن وقتی که پای یک قضاوت باطل نسبت به برادر مسلمان در میان می‌آید، آن جا به یاد این آیه بیفتید: «مال هذا الكتاب لا یغادر صغیره و لا کبیره آلا احصیها». دیگران اینها را ندارند. نظامهایی که به خدا و قیامت اعتقاد ندارند، بسته به زرنگیشان، چگونه زیر و رو و لابلا کنند که چشم های حسابگر و حسابرس دنیایی نبیند، قاضی نبیند، دادگاه نفهمد، بازرس نفهمد، مافوق نفهمد، مسأله به همین جا خاتمه پیدا میکند. ما این طور نیستیم؛ ما آن جایی که دیگران نمیفهمند، آن جایی که دیگران تشخیص نمیدهند، اول مشکل ماست که نفس ما بر ما غلبه نکند و وسوسه ننماید.»

پرورش احساس

آقا حساب و کتاب در دستگاه خدا و اهل بیت علیهم السلام خیلی دقیق است و هر چند بعدا به واسطه‌هایی عفو و گذشت می‌کنند ولی حساب‌ها دقیق است. این داستان خیلی معروف و موثق هست و نشان از دقیق بودن حسابهاست.

دو برادر بودند که یکی از آنها محصل علوم دینی و طلبه بود و دیگری از کارمند دولت. برادری که روحانی بود عازم زیارت حضرت رضا علیه السلام شد و قبل از حرکت به جهت خداحافظی با برادرش به منزل او رفت و چون برادرش خانه نبود با اهل و عیال او خداحافظی کرد و به سوی خراسان حرکت کرد.

وقتی که برادرش به خانه آمد و از مسافرت برادر خود آگاه شد بر اسب خود سوار شد و شهر را ترک کرد تا برادرش را ببیند و با او خداحافظی کند، چون به او رسید و با او خداحافظی کرد و خواست باز گردد، با خود گفت که خوب است من هم با برادرم به زیارت امام رضا علیه السلام بروم! تصمیم جدی گرفت و به همراه برادرش و سایر زوار عازم خراسان شد.

از آنجا که او کارمند دستگاه ظلم بود و به بدگویی و ظلم به دیگران عادت داشت در این سفر هم نتوانست دست از آن اذیت و آزارها بردارد و با دشنام و بدگویی و سایر کارها به آزار مردم پرداخت.

مردم بیچاره نزد برادرش از او شکایت می‌کردند و او هم برادر ظالم را مورد موعظه و نصیحت قرار می‌داد، اما سودی نمی‌بخشید و او همچنان به کار خود مشغول بود، و برادر روحانی اش پیوسته از مردم خجالت می‌کشید.

بالاخره در بین راه آن برادر ظالم مریض شد و قبل از رسیدن به مشهد مقدس از دنیا رفت برادرش او را غسل داد و کفن کرد و بر روی اسبش گذاشت و به مشهد آورد و در حرم امام رضا علیه السلام طوافش داد و در جوار آن حضرت به خاکش سپرد.

آن شب برادر روحانی در خواب دید، گویا حرم امام رضا علیه السلام را زیارت کرده و از حرم خارج شده است، در جنب صحن مقدس باغ با صفائی دید، گردش در آن باغ کرد و از دیدن نه‌های جاری و درخت‌های میوه و ساختمان‌های عالی و رفیع و خدمتگزاران بسیاری که در آنجا بودند.

برادر روحانی به حیرت افتاد، ناگهان شخصی بزرگوار و محترمی را دید که نشسته و دو طرف او را صفوفی از خدمت‌گزاران احاطه کرده اند.

برادر در فکر فرو رفت که این کیست که دارای چنین مقام هائی است! ناگاه دید آن شخص برخواست و نزد او آمد و خود را بر پاهای آن مومن روحانی افکند، چون خوب نگاه کرد دید آن شخص همان برادرش می‌باشد که به تازگی از دنیا رفته است از او پرسید: تو که از یاران و کمک‌کنندگان به ظالمان بودی چگونه به این مقام رسیدی؟ او گفت: تمام این نعمت‌ها که مشاهده کردی از برکات تو است، زیرا همین که من به حال احتضار رسیدم، جان دادن برایم دشوار شد و به سختی مردم آنگاه تو مرا در تابوت گذاشتی و بر اسب

بستی، در همان وقت دو نفر نزد من آمدند که بسیار بد قیافه و خشن بودند و سلاح آتشین در دست داشتند، آنها پیوسته مرا شکنجه می دادند و من هر چه تو و سایر زوار را صدا می زدم و کسی را می خواستم کمک کند سودی نداشت و من در عذاب و آتش بودم تا اینکه داخل شهر شدیم.

چون به صحن مقدس رسیدیم آن دو نفر از من دور شدند و آن تابوت از آتش تهی شد ولی آن دو مأمور عذاب، از دور مرا نگاه می کردند، اما جرأت نزدیک شدن نداشتند.

عصر که شد شما جنازه مرا برای طواف به حرم مطهر آوردید، چون مرا داخل حرم کردید، دیدم حضرت رضا علیه السلام روی صندوق قبر مطهر است و شیخی نواری نزدیک او ایستاده است، من بر آن حضرت سلام کردم، اما حضرت روی خود را از من برگردانید، آن شیخ به من گفت: التماس کن، من التماس کردم و تقاضای بخشش نمودم اما حضرت التفاتی به من نفرمود. چون در طواف دوم نزدیک آن شیخ رسیدم به من گفت: التماس کن، من خواهش و زاری کردم، اما حضرت جواب نداد.

در طواف سوم آن شخص گفت: التماس کن و حضرت را به حق جدش پیامبر خدا صلی الله علیه و آله قسم بده تا تو را ببخشد و گرنه چون تو را بیرون ببرند معذب خواهی بود، همانگونه که در بین راه عذاب شدی، من رو به حضرت کردم و گفتم: به حق جدت قسمت می دهم که مرا ببخشی، من از زوار شما هستم و طاقت عذاب را ندارم.

در این هنگام آن حضرت روی به آن شیخ کرده و فرمودند: با کارهایی که می کنند جایی برای شفاعت ما باقی نمی گذارد، آنگاه کاغذی با دست خودشان به من مرحمت فرمودند، و شما مرا از حرم بیرون آوردید.

وقتی از حرم خارج شدید شخصی ندا کرد که این میت آزاده شده حضرت رضا علیه السلام است، لذا مرا مستقیماً به این باغ آوردند و دیگر آن دو مأمور عذاب را ندیدم، و اگر تو مرا به این مکان مطهر نمی آوردی من تا روز قیامت در عذاب بودم.

رفتارسازی

بله آقا جان برادر و خواهر من که همه ما چشم امید به عطا و کرم امام رضا جان خود داریم باید توجه داشته باشیم که حساب و کتاب در کار است و بهره ما در این عالم و در عقبی در گرو محاسبه از نفس خودمان است همانطور امام رضا جان فرمود: «مَنْ حَاسَبَ نَفْسَهُ رِيحٌ وَمَنْ غَفَلَ عَنْهَا خَسِرٌ؛ هر کس به حساب خودش رسیدگی کند، سود می برد و هر کس از خود (و اعمالش) غافل شود، زیان می کند.» و باز در بیانی دیگر می فرمایند که امید پناه گرفتن در پناه خدا بدون محاسبه و ترک گناه نمی شود بیایید به خاطر عشقی که بهش داریم الان تصمیم جدی بگیریم و از خود مولا مدد بگیریم که در این راه دستمون رو بگیرن

آقا جانمون امام رضا فرمود: «مَنْ تَعَوَّذَ بِاللَّهِ مِنَ النَّارِ وَلَمْ يَتْرُكِ الشَّهَوَاتِ، فَقَدْ اسْتَهْزَأَ بِنَفْسِهِ؛ هر که از آتش دوزخ به خدا پناه ببرد، اما ترک شهوات نکند، در واقع، خود را ریشخند کرده است.» و جلو گناه هم باید از

ریزترین مسائل گرفت (آقا یه تار مو مگه چی میشه نداریم) ببینید اگر یه تار مو رو توانستیم کنترل کنیم همه شئون دیگر هم رو هم توان کنترلش را خواهیم داشت ولی اگر گناه را کوچک شمردیم و روزی چشم باز خواهیم کرد که تمام جامعه ما را فساد و فحشا و منکرات فرا گرفته و خود ما در این کبائر غوطه ور هستیم. ببینید این را ما نمی‌گوییم امام رضا جان میفرمایند: «الصَّغَائِرُ مِنَ الذَّنُوبِ طُرُقٌ إِلَى الْكِبَائِرِ، وَمَنْ لَمْ يَخَفِ اللَّهَ فِي الْقَلِيلِ لَمْ يَخَفْهُ فِي الْكَثِيرِ؛ گناهان کوچک، راه‌هایی به سوی گناهان بزرگ اند و کسی که از خداوند در اندک، ترس نداشته باشد، در زیاد نیز از او نمی‌ترسد.»

خب آقا بگید چه جووری میشه به خودمون پردازیم و هواسمون به خودمون جمع باشه و محاسبه رو کامل انجام بدیم. این رو هم ما نمی‌گییم حضرت ثامن الحجج اباالحسن الرضا علیه آلاف التحیه و الثنا به ما یاد داده‌اند.

از حضرت درباره بهترین بندگان خدا سوال شد و حضرت در بیان ویژگی‌های بهترین بندگان خدا اینگونه بیان داشتند که: «سُئِلَ عَنْ خَيْرِ الْعِبَادِ، فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: الَّذِينَ إِذَا أَحْسَنُوا اسْتَبْشَرُوا، وَإِذَا أَسَاءُوا اسْتَغْفَرُوا، وَإِذَا أُعْطُوا شَكَرُوا، وَإِذَا ابْتَلُوا صَبَرُوا، وَإِذَا غَضِبُوا عَفَوْا؛ از حضرت رضا علیه السلام درباره بهترین بندگان پرسیدند. حضرت فرمود: آنان که هرگاه نیکی می‌کنند، خوشحال می‌شوند، هرگاه بدی می‌کنند، استغفار می‌کنند، هرگاه چیزی به آنان داده می‌شود، سپاس می‌گویند، هرگاه مبتلا و گرفتار می‌شوند، شکیبایی می‌کنند، و هرگاه خشمگین می‌شوند، عفو و گذشت می‌کنند.»

ما در دورانی هستیم که در این دوران بسیار دم از انسانیت میزند ما باید بگوییم انسانم آرزوست و اینگونه انسان و بندگانی اگر هستیم دم از انسانیت هم بزنیم و الا آبروی انسانیت را بر جای خود نگه داریم. آقا اگر کسی به جایی رسیده از این درگاه به جایی رسیده است آدرس اشتباه بهمون ندن...

مقام معظم رهبری در سال نود باز یه نسخه الگویی درباره محاسبه نفس به مسئولین فرهنگی جامعه دادن ببینید چقدر زیباست و چقدر با روایات امام رضا علیه السلام که آوردیم هم‌خوانی دارد ایشان در آن جلسه نقل کردند: «پارسال یا پیرارسال بود که من شرح حال شهید افشردی (باقری) را میخواندم - به نظرم شرح حال ایشان یا یکی دیگر از همین شهدا بود - در آنجا ذکر شده بود که ایشان هر روز خطاهای خود را مینوشته؛ همین که در توصیه‌های علمای اخلاق و در توصیه‌های بعضی از احادیث و اینها هم هست که خطاهای خودتان را بنویسید، هر شب خودتان را محاسبه کنید. او این چیزها را روی کاغذ مینوشته. ماها رومان نمیشود خودمان بنویسیم، روی کاغذ بیاوریم، علنی کنیم؛ ولو بین خودمان و کاغذ. او در یادداشتهای خود نوشته بود که مثلاً من شب دیدم امروز این چند تا گناه را انجام دادم.

این محاسبه‌ی نفس، خیلی چیز خوبی است. انسان باید خود را محاسبه کند، بعد یکی یکی از انجام گناهان خود کم کند. ما به بعضی از گناه‌ها عادت کرده‌ایم - گاهی انسان پنج تا، شش تا، ده تا گناه را عادت کرده - همت کنیم اینها را یکی یکی کنار بگذاریم؛ این نقاط ضعف را یکی یکی کم کنیم...»

خب مسیر شهادت هم از این راه می‌گذرد و انسان را به اهل بیت می‌رساند همانطور که سرنوشت همین حسن باقری به شهادت ختم شد...

حسن می‌گفت: (شهید حسن باقری) «با جمعی از فرماندهان سپاه رسیدیم خدمت حضرت آیت الله بهاء الدینی و از مشکلات اداره امور جنگ گفتیم. ایشان فرمودند: ما در ایران یک طبیب داریم که شفا دهنده همه دردهاست. چرا حاجت های خود را از امام رضا علیه السلام نمی‌خواهید؟!»

بعد از زیارت ایشان رفتیم، خدمت امام رضا علیه السلام. یاد جمله آیت الله بهاء الدینی افتادم. فکر کردم که بهتر از شهادت چیزی نیست که از حضرتش بخواهم و خواستمش»

هنوز یک هفته از این زیارت نورانی نگذشته بود که امام رضا همه دردهای حسن را با شهادت التیام بخشید.

در گوشه‌ای ز صحن تو قلبم نشسته است	دل، طوقِ الفتی به ضریح تو بسته است
چون دشت‌های تشنه در این آستان قدس	در انتظار ابر عنایت نشسته است
چون ذره بر ضریح خود ای روح آفتاب!	ما را قبول کن که دل ما شکسته است
فوج کبوتران تو آموخت عشق را	پرواز نور در حرمت دسته دسته است
دریاب روح خسته ما را که مثل اشک	دیگر امید ما ز دو عالم گسسته است
می‌آید از تراکم عالم به این دیار	قلبی که از تراحم اندوه خسته است

زنده‌یاد غلامرضا شکوهی

زیر باران عاشقی

انگیزه سازی

امام حسن عسکری از پدر بزرگوارش امام هادی و ایشان از امام جواد علیه‌السلام نقل می‌کند: هنگامی که مأمون به زور پدرم امام رضا علیه‌السلام را ولی عهد خویش کرد آسمان بخیل شد و باران نبارید مدتی در آن سال این گونه بود و خشک‌سالی در خراسان اتفاق افتاده پس بعضی از مردم و اطرافیان مأمون گفتند: این غضب خدا است که به ما غضب کرده و آن به خاطر این است که امام رضا ولیعهدی را پذیرفته است. وقتی این گفته‌ها به گوش مأمون رسید مأمون ناراحت شد و به امام رضا گفت: به راستی که باران از ما مدتی قطع شده و زمین‌های ما خشک شده است اگر می‌توانی دعا کن تا خداوند متعال بر ما منت بنهد و به برکت دعای تو باران به ما بفرستد. امام رضا علیه‌السلام فرمود: این کار را می‌کنم. مأمون گفت: چه وقت این کار را می‌کنی؟ امام رضا فرمود: روز دوشنبه. امام جواد علیه‌السلام فرمود: درخواست مأمون از پدرم در مورد دعا کردن برای باران روز جمعه بود. سپس امام رضا علیه‌السلام فرمود: دیشب در رؤیای صادق جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله همراه جدم امیرالمؤمنین علیه‌السلام نزد آمدند و رسول خدا صلی الله علیه و آله به من فرمود: ای فرزند دلبندم، تا روز دوشنبه صبر کن پس به صحرا برو و در آنجا نماز استسقاء را اقامه کن، سپس دعا کن که خداوند متعال دعایت را مستجاب می‌کند و باران برای آنها می‌فرستد و همچنین از فضل و کرم و علوم خودت به آنها بگو و نیز به آنها بگو که در روز دوشنبه باران خواهد آمد تا به فضل و کرامت و نزد پروردگار جهانیان آگاهی پیدا کنند.

وقتی روز دوشنبه رسید پدرم به طرف صحرا حرکت کرد و خلایق نیز به صحرا رفتند. بعد از اقامه کردن نماز استسقاء ایشان بر فراز تپه‌ای رفت و دستان مبارک خویش را به آسمان برد و ذکر ثنای خدای تبارک و تعالی و درود فرستادن بر محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم گفت، سپس عرض کرد: «خدایا، ای پروردگار من، به راستی که تو مقام و منزلت ما اهل بیت علیه‌السلام را نزد مردم بزرگ شمردی و به آنها فرمودی که به ما متوسل شوند تا برای آنها دعا کنیم. ای خدای من، به راستی که اکنون آنها همان گونه که به آنها امر فرمودی به ما متوسل شده‌اند و آنها امید دارند که فضل و رحمت و بخشش تو به آنها برسد و نیز امیدوارند که از روی احسان و کرم و نعمت به آنها جواب بدهی، پس بر آنها باران بفرست باران سراسری نه باران همراه با طوفان یا باد شدید که ابرها را از هم دور می‌کند اما ابتدا بارش باران برای آنها بعد از اینکه آنها از اینجا رفتند و در منزل‌های خود و قرارگاه‌های خود ساکن شدند.»

امام جواد علیه‌السلام می‌فرماید: به خدایی که محمد صلی الله علیه و آله را به حق به پیامبری برگزید قسم، بعد از اتمام دعای ایشان بادی وزید و ابرها نمایان شدند و رعد و برق شدیدی ایجاد شد در آن وقت مردم خواستند به منازل خود برگردند یا از باران در جای امن باشند. امام رضا علیه‌السلام به آنها فرمود: صبر کنید و آرام باشید، به راستی که این ابر باران‌زا متعلق به شما نیست بلکه متعلق به فلان مکان است. و آن ابر

می‌رفت و همچنان ابری می‌آمد و ایشان می‌فرمود: این متعلق به شما نیست؛ بلکه متعلق به فلان جا و مکان است تا وقتی که ۱۰ ابر باران‌زا از آنجا گذشتند وقتی ابر باران‌زای یازدهم آمد امام رضا به مردم فرمود: این ابر متعلق به شما است که خداوند آن را برای شما فرستاده است، پس شکرگزار نعمت الهی باشید، بلند شوید و به منازل و قرارگاه‌های خود بروید؛ زیرا این باران شدید بوده و برای جسم شما ضرر دارد و این ابر باران‌زا نمی‌بارد تا وقتی که شما در مساکن خود قرار بگیرید، سپس خیر و برکت بی‌پایان خداوند متعال بر شما نازل می‌شود.

امام رضا علیه‌السلام از فراز تپه پایین آمد و به منزل خویش بازگشت و همچنان آن ابر باران‌زا نبارید تا وقتی که تمام مردم در منازل خویش استقرار کردند در آن وقت بود که باران شدیدی آمد و از آن باران تمام قنات‌ها و چاه‌ها و حوضچه‌ها و رودها و رودخانه‌ها و... پر شد. بعد از اتمام باران مردم گفتند: این باران به برکت حضرت امام رضا علیه‌السلام فرزند رسول صلی الله علیه و آله و یکی از کرامات آن بزرگوار از طرف خدای تبارک و تعالی است. امام رضا علیه‌السلام نزد آنها رفت و عده زیادی نیز نزد آن بزرگوار رفتند و در آنجا جمع شدند.

امام رضا علیه‌السلام به آنها فرمود: «ای مردم، تقوای خداوند پیشه کنید به خاطر نعمتی که به شما داده است؛ يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا اللَّهَ فِي نِعْمِ اللَّهِ عَلَيْكُمْ؛ و با ظلم و ستم و گناه نعمت‌های خداوند را از خود دور نکنید؛ فَلَا تُنْفِرُوا عَنْكُمْ بِمَعَاصِيهِ؛ بلکه با طاعت و شکرگزاری نعمت‌های خدا را برای خود دائمی کنید؛ بَلْ اسْتَدِيمُوهَا بِطَاعَتِهِ وَ شُكْرِهِ عَلَي نِعْمِهِ وَ أَيَادِيهِ؛ و بدانید که شما شکر نمی‌کنید بعد از ایمان به خدا و پیامبرش و اعتراف به حقوق اولیای خدا از آل محمد صلی الله علیه و آله به چیزی بهتر از کمک به برادران مؤمن خود در مسائل دنیا که راهی است به سوی بهشت پروردگار آنها؛ هر که چنین کاری را بکند از اولیای خاص خدا است؛ وَ اعْلَمُوا أَنَّكُمْ لَا تَشْكُرُونَ اللَّهَ تَعَالَى بِشَيْءٍ بَعْدَ الْإِيمَانِ بِاللَّهِ وَ بَعْدَ الْإِعْتِرَافِ بِحُقُوقِ أَوْلِيَاءِ اللَّهِ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ رَسُولِ اللَّهِ أَحَبَّ إِلَيْهِ مِنْ مُعَاوَنَتِكُمْ لِإِخْوَانِكُمُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى دُنْيَاهُمْ الَّتِي هِيَ مَعْبَرٌ لَهُمْ إِلَى جَنَانِ رَبِّهِمْ فَإِنَّ مَنْ فَعَلَ ذَلِكَ كَانَ مِنْ خَاصَّةِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى.»

حلقه وصل: با توجه به این سخن پر معنی و غنی امام رضا جان علیه‌السلام پس از آن باران به یادماندنی؛ عشق و محبت خدا باید دائمی باشد و انسان توشه‌ای که می‌تواند از این دنیای فانی برای خود بردارد همین توجه دائمی به خداست و هرگز انسان بهره‌ای جز این عشق خدا نمی‌تواند با خود از این دنیا ببرد. و این عشق و محبت هم جز با اطاعت و بندگی و عبادت برای انسان میسر نمی‌باشد. انسان تا زنده است و در این دنیا نفس می‌زند تمام دغدغه‌مندی و نگرانی او ایصال و لقاء خدا باید باشد و الا باخته است و در خسران ابدی فرو خواهد رفت...

یا تن رسد به جانان یا جان ز تن برآید

دست از طلب ندارم تا کام من برآید

کز آتش درونم دود از کفن برآید

بگشای تربتم را بعد از وفات و بنگر

بنمای رخ که خَلقی واله شَوَند و حیران	بگشای لب که فریاد از مرد و زن برآید
جان بر لب است و حسرت در دل که از لبانش	نگرفته هیچ کامی جان از بدن برآید
از حسرتِ دهانش آمد به تنگِ جانم	خود کامِ تنگدستان کی زان دهن برآید
گویند ذکرِ خیرش در خیلِ عشقبازان	هر جا که نامِ حافظ در انجمن برآید

اقناع اندیشه

مرحوم علامه سید محمد حسین حسینی طهرانی اعلی الله مقامه در کتاب الله شناسی خود آورده‌اند که: «اعظم از حکمای اسلام به ثبوت رسانیده‌اند که میان حضرت ربّ العزّه و میان آفریدگانش یک نوع جذب و انجذابی وجود دارد که از آن تعبیر به عشق می‌کنند. عشق خدا به مخلوقاتش آنها را بوجود آورده است و به هر یک از آنها طبق استعدادهای مختلف و ماهیات متفاوت لباس هستی و بقا پوشانیده و به صفات خود به هر کدام متناسب با خودشان متّصف نموده است. این عشق است که عالم را بر سرپا نموده است، و این حرکت را از افلاک گرفته تا زمین نشینان و از ذره تا ذره، موجود و به سوی او در تکاپو انداخته است.

زندگی و حیات و عیش و حرکت ما سوی الله هم بواسطه عشقی است که خدا در فطرت و نهادشان گذاشته است، و بنابراین هر موجودی از موجودات امکانیه بر اساس و اصل عشق به معشوق خود حیات و روزگارشان را ادامه می‌دهند. و داستان تجاذب (جذب و انجذاب) در بین تمام موجودات سفلی و عوالم علوی برقرار می‌باشد...

در این کریمه شریفه (يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلْئِقِيهِ) از حرکت انسان به سمت این محبوب ذو الجمال و معشوق صاحب جلال که مقصود نهائی و مقصد اصلی است به عنوان «كَدْح» تعبیر گردیده شده است. یعنی انسان که اشرف مخلوقات است استعدادا، باید خود را به فنای تام برساند فعلیّه. آنانکه رسانیدند که رسانیدند و آنانکه استعداد خود را ضایع کرده و نتوانسته‌اند در حرم امن و امان وی استقرار یابند و از موانع و خطرات قرقگاه حریم وی عبور کنند نیز بالأخره در تجلیات جلالیه او در مواقف حساب، وی را دیدار و ملاقات خواهند نمود و به معشوق و محبوب حقیقی خود از پس پرده هزار حجاب خواهند رسید و خواهند فهمید که اوست محبوب و معشوقشان، غایه الامر ایشان در عالم دنیّه دنیویّه شهوات با چشمان رمد آلوده خود او را نگریسته‌اند و اینک هم از پس پرده و حجاب به ملاقات خدا می‌رسند.»

سفارش قرآن کریم به ما این است که همیشه بهترین‌ها را برای خود برگزینیم خداوند متعال در سوره مبارکه زمر آیه ۵۵ می‌فرماید: «وَاتَّبِعُوا أَحْسَنَ مَا أُنزِلَ إِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ الْعَذَابُ بَغْتَةً وَأَنْتُمْ لَا تَشْعُرُونَ؛ و پیش از آنکه به ناگاه و بی‌خبر عذاب بر شما فرود آید، از بهترین چیزی که از جانب پروردگارتان نازل شده است پیروی کنید.» علامه ذوالفنون حسن زاده رضوان الله تعالی علیه همیشه می‌فرمودند: «وقت کم است، ما ابد در پیش داریم»

حال که چنین است باید پای محکم بداریم و کمر همت ببندیم تا در همین دنیا به لقاء و دیدار محبوب خود برسیم و مست جمال و جلال و کمال او شویم. و الا ما را می برند و بهره ما از آن همه صفات جمال و کمال، صفات جلالیه و عذاب الهی می گردد و آنجاست که باید دست حسرت به دست خود بکوبیم و بلند فریاد بزنیم: «أَنْ تَقُولَ نَفْسٌ يَا حَسْرَتَا عَلَى مَا فَرَطْتُ فِي جَنْبِ اللَّهِ وَإِنْ كُنْتُ لَمِنَ السَّاخِرِينَ؛ تا آنکه [مبادا] کسی بگوید: «دریغا بر آنچه در حضور خدا کوتاهی ورزیدم؛ بی تردید من از ریشخندکنندگان بودم.» این آیه شریفه در ادامه آیه قبل آمده و هشدار بسیار دردناکی دارد که از بزرگترین حسرت انسان در روز قیامت خبر داده است.

مرحوم سید عبدالحسین طیب در کتاب تفسیر شریف اطیب البیان در ذیل این آیه شریفه آورده‌اند: اخبار بسیاری متجاوز از ده حدیث از پیغمبر و امیر المؤمنین و سایر ائمه داریم که جنب الله امیر المؤمنین است و در بعض اخبار و ائمه بعد از علی که صفات آنها را بیان میفرمایند یکی از آنها جنب الله است از امیر المؤمنین است فرمود: «انا عین الله و انا جنب الله و انا باب الله» و نیز فرمود: «انا الهادی و انا- المهدی و انا ابو الیتامی و المساکین و زوج الارامل و انا ملجأ کل ضعیف و مأمن کل خائف و انا قائد المؤمنین الی الجنة و انا حبل الله المتین و انا عروة الوثقی و کلمة التقوی و انا عین الله و لسانه الصادق و یده و انا جنب الله الذی ان تقول نفس یا حسرتی علی ما فرطت فی جنب الله و انا ید الله المبسوطة علی عباده بالرحمة و المغفرة و انا باب حطة من عرفنی و عرف حقی فقد عرف ربه لانی وصی نبیه فی ارضه و حجه علی خلقه لا ینکر هذا الا راد علی الله و رسوله

و نیز فرمود: «انا علم الله و انا قلب الله الواعی و لسانه الناطق و عین الله و انا جنب الله و انا ید الله الی غیر ذلک او اخبار بناء بر اینکه اخبار تفسیر: أَنْ تَقُولَ نَفْسٌ يَا حَسْرَتِي عَلَى مَا فَرَطْتُ فِي جَنْبِ اللَّهِ فَلان و فلان و اتباعهم هستند الی یوم القیمة. وَإِنْ كُنْتُ لَمِنَ السَّاخِرِينَ از ابتداء نصب امیر المؤمنین الی کنون و الی ظهور القائم علی و اولاد علی و شیعیان علی را مسخره و استهزاء میکنند مخصوصا نواصب و خوارج و آنها را رفضه میگویند بلکه مشرک میدانند ولی فردای قیامت حسرت و ندامت برای آنها است زیرا عذاب آنها سختتر از کفار و مشرکین است حتی اعتراض میکنند که ما قرآن و رسول را قبول داشتیم جواب می‌آید «لیس من یعلم کمن لا یعلم».

بله آقا دست این آقا و فرزندانشان باز است یدالله هستند و جنب الله و ما نباید در قبل ایشان کوتاهی کنیم. شهید والا مقام شهید حسن می گفت: رفته بودیم روسیه یک موشک فوق پیشرفته ای را از روس ها تحویل بگیریم. به افسر روسی گفتم: «فناوری ساخت این موشک را هم در اختیارمان بگذارید». به من خندید و گفت: «این امکان ندارد. این تکنولوژی فقط در اختیار روسیه است». ولی بهش گفتم ما بالاخره این را می سازیم. باز هم خندید. وقتی برگشتیم ایران، هر چه در توان داشتیم گذاشتیم؛ اما به در بسته خوردیم. دست به دامن امام رضا علیه السلام شدم. سه روز در حرم برای پیدا کردن راهی، متوسل حضرتش شدم تا

اینکه روز سوم در حرم طرحی در ذهنم جرقه زد. سریع آن را در دفتر نقاشی دخترم کشیدم. وقتی برگشتم عملیاتی‌اش کردیم. شد موشکی بهتر از موشک‌های روسی.

ما باید خیلی مراقب عشق خود خدای خود مولای خود و امام رضا جان خود باشیم و مبادا مستمسک رسانه‌های ملحد شویم و چشم باز کنیم و غرق در تمسخر و کوتاهی در حق این بزرگواران خودمان را ببینیم.... امروز دشمنی جدی رسانه‌ها با این انوار مقدس است و کوتاهی ما نسبت به این بزرگواران موجب می‌شود که خدا نعمت را از ما بگیرد و مستوجب عذابش گردیم.

پرورش احساس

آقای رئوفی که چه لطف و عنایاتی که به زائرانش ندارد، آقای رئوفی که چه محبت‌ها که به تک‌تک ما نداشته است، آقای رئوفی که به قول علامه طباطبایی رضوان الله تعالی علیه رأفت و مهربانی از در و دیوار حریم و حرمش می‌بارد... سزا نیست که کم لطفی کنیم و بی‌توجه به ساحت قدسش باشیم. همه زندگی خود را باید برای داشتنش خرج کنیم.

محدث نوری رضوان الله علیه نقل می‌کند: یکی از خدمتگزاران حرم مطهر حضرت رضا علیه السلام گفت: در شبی که نوبت خدمت من بود، در رواقی که به دارالحفاظ معروف است، خوابیده بودم. ناگاه در خواب دیدم که در حرم مطهر باز شد خود حضرت امام رضا علیه السلام از حرم بیرون آمدند و به من فرمودند: «برخیز و بگو مشعلی فروزان بالای گلدسته ببرند، زیرا جماعتی از اعراب بحرین به زیارت من می‌آیند و اکنون در اطراف "طُرُق" (هشت کیلومتری مشهد) بر اثر بارش برف راه را گم کرده‌اند برو به میرزا شاه نقی متولی بگو مشعلها را روشن کند و با گروهی از خادمان جهت نجات و راهنمایی آنان حرکت کنند.»

آن خادم می‌گوید: از خواب پریدم و فوری از جا برخاستم و مسؤول خدام را از خواب بیدار کرده و ماجرا را برایش گفتم او نیز با شگفتی برخاست و با یکدیگر بیرون آمدیم در حالی که برف به شدت می‌بارید مشعلدار را خبر کردیم و او به سرعت مشعلی روی گلدسته روشن کرد آنگاه با عده‌ای از خدام حرم به خانه‌ی متولی رفتیم و ماجرا را برایش شرح دادیم سپس با گروهی مشعلدار به طرف طرق حرکت کردیم نزدیک طرق به زوار رسیدیم. آنان در هوای سرد و برفی میان بیابان گویی منتظر ما بودند. از چگونگی حالشان جويا شدیم گفتند: ما به قصد زیارت حضرت رضا علیه السلام از بحرین بیرون آمدیم امشب گرفتار برف و سرما شده و از راه خارج گشتیم و دیگر نمی‌توانستیم مسیر حرکت را تشخیص دهیم تا اینکه از شدت سرما دست و پای ما از کار افتاد و خود را آماده‌ی مرگ نمودیم. از مرکب‌ها فرود آمدیم و همه یک جا جمع شدیم. فرش‌هایمان را روی خود انداختیم و شروع به گریستن کردیم و به حضرت رضا علیه السلام متوسل شدیم. در میان مسافران مردی صالح و اهل علم بود. همین که چشمش به خواب رفت، حضرت رضا علیه السلام را در خواب زیارت نمود، که به او فرمود: «برخیز! که دستور داده‌ام چراغ‌ها را بالای مناره‌ها روشن کنند. شما به طرف چراغ‌ها حرکت کنید.» همه برخاستیم و به طرف چراغ‌ها حرکت کردیم که ناگاه شما را دیدیم.»

جزتو کسی نیست کس بی کسان	ای نفست چاره‌ی درماندگان
گر توبرانی، به که روی آوریم	چاره‌ی ما ساز که بیچاره‌ایم
چاره کن ای چاره‌ی بیچارگان	یار شوای مونس غمخوارگان
ای کس ما بی کسی ما ببین	قافله شد، بی کس ما ببین
معتنذر از جرم و گناه آمده‌ایم	پیش تو با ناله و آه آمده‌ایم

در این لیام مبارک و پر نور و سرور ولادت حضرت به آقا بگیم آقا جان ما هم راه گم کرده‌ایم و همه امیدمان به شماست... دستور بفرمایید برای ما هم در این دنیای تاریک و پر از غبار و گناه چراغی بیافروزند و راه به ما هم نشان دهند تا ما هم به شما برسیم... ما رو هم مثل شهید باکری‌ها برای خودت بخر و ببر!

آقای مصطفی مولوی از هم‌زمان شهید باکری تعریف می‌کند: بعد از عملیات خیبر فرماندهان را بردند زیارت امام رضا علیه السلام. وقتی مهدی برگشت توی پد پنج بودیم. برایم سوغاتی جا نماز و دو حبه قند و نمک تبرکی آورده بود. نمکش را همان روز زدیم به آبگوشت ناهارمان. اما مهدی حال همیشگی را نداشت. گفتم: «تو از ضامن آهو چه خواسته ای که این چنین شده ای؟ نابودی کفار؟ پیروزی رزمندگان؟ سلامتی امام؟».

چیزی نمی‌گفت. به جان امام که قسمش دادم، گفت: فقط یک چیز. گفتم: چه چیز؟

گفت: «مصطفی! دیگر نمی‌توانم بمانم. باور کن. همین را به امام رضا علیه السلام گفتم. گفتم: واسطه شو این عملیات، آخرین عملیات مهدی باشد». (ای که مرا خوانده‌ای راه نشانم بده)

عجیب بود. قبلا هر وقت حرف از شهادت می‌شد، می‌گفت برای چه شهید شویم؟ شهادت خوب است؛ اما دعا کنید پیروز شویم. صرف اینکه دعا کنیم تا شهید شویم یعنی چه؟ اما دیگر انقطاعی شده بود. امام رضا علیه السلام هم خیلی معطلش نکرد و عملیات بدر شد آخرین عملیاتش.

عاشقان را سر شوریده به پیکر عجب است	دادن سر نه عجب، داشتن سر عجب است!...
تیغ بارد اگر آنجا که بود جلوۀ دوست	تن ندادن ز وفا در دم خنجر عجب است
تشنه لب، جان به لب آب سپردن سهل است	تشنه وصل کند یاد ز کوثر عجب است
تن بی سر عجبی نیست گرفتار روی خاک	سر سرباز ره عشق به پیکر عجب است

رفتارسازی

خودمون رو بندازیم توی آغوشش، همیشه بهش وصل باشیم و ذره‌ای کوتاهی نکنیم که بد خواهیم دید داستان عشقش جدیه و اگر این داستان جدی نبود خیلی چیزا هم برامون لازم و جدی نمی شد... همه اسباب و مسببات عالم دست در دست هم دادن که ما رو به او برسونن و اگر لیاقتش رو نداشتیم بهمون شعور و درکش رو هم نمی دادن و هر کس به هر کجا می رسد بر اساس همین قوای درک می رسد چه سعادت‌مند شود و چه شقی و بدبخت...

چیا رو برای رسیدن به محبوبمون به ما یاد دادن و از ما چیا خواستن؟ امام رضا علیه السلام فرمودند هرچه خوبان همه دارند ما اهل بیت یکجا داریم: «إِنَّ مِنْ دِينِهِمْ [أَيِ الْأَيْمَةِ (ع)]: الْوَرَعُ، وَالْعِفَّةُ، وَالصَّدَقُ، وَالصَّلَاحُ، وَالْإِجْتِهَادُ، وَأَدَاءُ الْأَمَانَةِ إِلَى الْبَرِّ وَالْفَاجِرِ، وَطَوْلُ السُّجُودِ، وَالْقِيَامَ بِاللَّيْلِ، وَاجْتِنَابَ الْمَحَارِمِ، وَانْتِظَارَ الْفَرَجِ بِالصَّبْرِ، وَحُسْنَ الصُّحْبَةِ، وَحُسْنَ الْجَوَارِ، وَبَذْلَ الْمَعْرُوفِ، وَكَفَّ الْأَذَى، وَبَسَطَ الْوَجْهَ، وَالنَّصِيحَةَ، وَالرَّحْمَةَ لِلْمُؤْمِنِينَ؛ از دین آنان — یعنی امامان (ع) — است: پارسایی، پاک دامنی، راستی، درستی، سخت کوشی، باز گرداندن امانت به نیکوکار و تبه کار، سجده طولانی، عبادت شبانه، دوری از حرام، انتظار فرج با شکیبایی، حُسن همنشینی، حُسن همسایگی، نیکی کردن، بی آزاری، گشاده رویی، خیرخواهی و مهربانی با مومنان.» کدام دین و مکتب می تواند در تمام شئون فردی اجتماعی اخلاقی عبادی تربیتی سیاسی و... حرف داشته باشد؟ پس به کجا چنین شتابان خیلی ها؟

آقا از بین همه اینها اونی که نور چشمی همه انبیا و اولیا و صلحا هست همین نماز است چقدر زیباست پیامبر فرمودند نور چشم من نماز است امام حسین جان علیه السلام فرمودند من به نماز عشق می ورزم و امام رضا جان علیه السلام فرمود: «الصَّلَاةُ قُرْبَانٌ كُلِّ تَقِيٍّ؛ نماز، وسیله تقرب هر پرهیزگار [به خدا] است.»

آقا بیاید نماز را جدی بگیریم دخترم پسر نماز

اگر مسأله نماز درست شود همه مسائل درست می شود

آموزش و پرورش نماز (بدون بخشنامه های بدون ضمانت اجرایی)

خانواده ها نماز

بازاریها نماز

عروس دامادا نماز

دانشجوها اساتید کارمندان کارگذاران نماز نماز نماز

تنها چیزی که ما رو به مقصدمان می رساند نماز است و همه عالم بنا شد برای عبادت و بندگی و نماز ما بقى همه پوچ و هیچ... ببینید اولیای خدا چه عشق بازی هایی با خدا می کردند و چه رابطه هایی با امام رضا جان به پشتوانه اون نمازها پیدا می کردند...

آیه الله وحید خراسانی نقل می کنند: مدت بیست سال در مدرسه حاج حسن مشهد تحت سرپرستی مرحوم حاج شیخ حبیب الله گلپایگانی - که سال ها در مسجد گوهر شاد امام جماعت بود - بودم. ایشان روزی به من فرمود: «مدتی در تهران مریض و بستری شدم. روزی به جانب حضرت رضا علیه السلام رو کرده گفتم: آقا! من چهل سال تمام پشت در صحن، در سرما و گرما، سجاده‌ی عبادت پهن کرده، نماز شب و نوافل می خواندم و بعد خدمت شما شرفیاب می گشتم حال که بستری شده‌ام، به من عنایتی بفرماید.

ناگاه در همان حال بیداری دیدم در باغ و بستانی خدمت حضرت رضا علیه السلام قرار دارم ایشان از داخل باغ گلی چیده به دست من دادند من آن گل را بوییدم و حالم خوب شد جالب تر آن که دستی که حضرت رضا علیه السلام به آن دست گل داده بودند، چنان با برکت بود که بر سر هر بیماری می کشیدم، بی درنگ شفا می یافت! البته در همان روزهای نخست با یک مرتبه دست کشیدن بیماری‌های صعب العلاج بهبود می یافت، ولی بعد از مدتی که با این دست با مردم مصافحه کردم، آن برکت اولیه از دست رفت و اکنون باید دعا‌های دیگری را نیز بر آن بیفزایم تا مریضی شفا یابد.

آنان که خاک را به نظر کیمیا کنند آیا بود که گوشه‌ی چشمی به ما کنند؟

نماز نماز نماز

سه تا یادگاری از آقاخانمون امام رضا جان علیه السلام بگم که انشاءالله این نماز نور چشم ما هم شود و بهش عشق بورزیم و سبب تقرب ما به خداوند علی اعلی شود.

اول نماز رو به جماعت اقامه کنیم به هیچ بهانه ای نماز جماعت رو ترک نکنیم و هر کجا بودیم نماز جماعت را برپا کنیم (عشق بازی که چون و چرا نداره و باید همه جا عشقت رو جار بزنی و همه رو از عشق با خبر کنی البته مراقبت ریاکاری ها هم باشیم) مزاحمت هم برای هیچ کس درست نکنید روی اصول و کار درست و تمیز

امام رضا علیه السلام فرمود: «أَنَا جُعِلَتِ الْجَمَاعَةُ لِئَلَّا يَكُونَ الْأَخْلَاصُ وَ التَّوْحِيدُ وَ الْأَسْلَامُ وَ الْعِبَادَةُ لِلَّهِ إِلَّا ظَاهِرًا مَكْشُوفًا مَشْهُورًا؛ علت تشریع نماز جماعت آن است که اسلام و توحید و بندگی و اخلاص به خداوند متعال در معرض دید عموم و ظاهر و مشهور در میان مردم باشد.

دومین یادگاری امام رضا جان برای نماز اینه که مقید باشیم به اذان و اقامه و حرمت آن را همیشه حفظ کنیم و در ندای معشوق لبیک بگیم. چقدر لذت داره هزارن ملک صف در صف در کنار ما قرار بگیرند.

امام رضا علیه السلام فرمود: «مَنْ أَذَّنَ وَ أَقَامَ صَلَّى وَ رَأَاهُ صَفَّانِ مِنَ الْمَلَائِكَةِ، وَ إِنْ أَقَامَ بِغَيْرِ أَذَانٍ صَلَّى عَنْ يَمِينِهِ وَاحِدًا وَ عَنْ شِمَالِهِ وَاحِدًا؛ هر کس اذان و اقامه بگوید، دو صف از فرشتگان، پشت سرش نماز می گزارند و هر کس اقامه بگوید و اذان نگوید، تنها یک فرشته در سمت راست او و یکی در سمت چپ او می ایستد.»

و سوم سجده شکر بعد از هر نماز این یادگاری هست از امام رضا جانمون که فرمود: «السَّجْدَةُ بَعْدَ الْفَرِيضَةِ شُكْرًا لِلَّهِ — تَعَالَى ذِكْرُهُ — عَلَى مَا وَقَّفَ الْعَبْدَ مِنْ أَدَاءِ فَرِيضِهِ، وَ أَدْنَى مَا يَجْزِي فِيهَا مِنَ الْقَوْلِ أَنْ يُقَالَ: «شُكْرًا لِلَّهِ، شُكْرًا لِلَّهِ»، ثَلَاثَ مَرَّاتٍ؛ سَجْدَةَ شُكْرٍ غَزَارِدِنِ پَسِ از نَمَازِ وَاجِبِ، دَرِ بَرَابَرِ تَوْفِيقِي اسْتِ كِه خَدَاوَنَدِ مَتَعَالِ بَه بِنْدَه دَادَه تَا وَاجِبِش رَا اَنجَام دَهَدِ وَ كَمْتَرِنِ چِيزِي كِه از گفْتارِ دَرِ اَن كَفَايَتِ مِي كِنْدِ، اِنِ اسْتِ كِه سَه مَرْتَبَه "شُكْرًا لِلَّهِ" گَفْتَه شُود.» اِنِ سَه تَا يادگاري از امام رضا عليه السلام كه هر وقت موقع نماز ميشه حضرت رو ياد كنيم كه سفارش خود حضرت هم هست كه پيش از هر نماز يكي از ما اهل بيت را به ياد بياوريد.

يك نسخه هم از اون نسخه هاي زيرخاكي كه حال آدم رو خوب مي كنه و كار رو براي تقرب الي الله آسون مي كنه... آقا ما چاره اي جز عشق بازي با خدا نداريم... خدا به جناب موسي گفت موسي دروغ مي گويد كسي كه مي گويد مرا دوست دارد و با من در دل شب انس و خلوت ندارد. اون نسخه زيرخاكي امام رضا جان عليه السلام هم همين خواندن نماز شب و طريقه خواندن آن است از اين به بعد هر وقت نماز شب خوانديد ياد امام رضا جان هم مي كنيد.

قال الرضا عليه السلام: «عَلَيْكُمْ بِصَلَاةِ اللَّيْلِ فَمَا مِنْ عَبْدٍ يَقُومُ آخِرَ اللَّيْلِ فَيُصَلِّي ثَمَانَ رَكَعَاتٍ وَ رَكَعَتِي الشَّفْعِ وَ رَكَعَةَ الْوَتْرِ وَ اسْتَغْفَرَ اللَّهَ فِي قُنُوتِهِ سَبْعِينَ مَرَّةً إِلَّا، أُجِيرُ مِنْ عَذَابِ الْقَبْرِ، وَ مِنْ عَذَابِ النَّارِ، وَ مُدْلَهُ فِي عُمْرِهِ، وَ وَسَّعَ عَلَيْهِ فِي مَعِيشَتِهِ، ثُمَّ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّ الْبَيْتَ الَّتِي يُصَلِّي فِيهَا بِاللَّيْلِ يَزْهَرُ نُورُهَا لِأَهْلِ السَّمَاءِ كَمَا يَزْهَرُ نُورُ الْكَوَاكِبِ لِأَهْلِ الْأَرْضِ؛ بَرِ شَمَا بَادِ بَه نَمَازِ شَبِ، هِيچِ بِنْدَه اِي نِيَسْتِ كِه آخِرِ شَبِ بِيَدَارِ شُودِ وَ هَشْتِ رَكَعَتِ نَمَازِ شَبِ وَ دُو رَكَعَتِ نَمَازِ شَفْعِ وَ يَكِ رَكَعَتِ نَمَازِ وَ تَرِ بَخَوَانَدِ وَ دَرِ قَنُوتِ اَنِ هَفْتَادِ بَارِ اسْتَغْفَارِ كِنْدِ مَگَرِ اِينَكِه خَدَاوَنَدِ او رَا از عَذَابِ قَبْرِ وَ آتَشِ پَنَاهِ دَادَه وَ عَمْرِ او رَا طَوْلَانِي كَرْدَه، بَه زَنْدَگِي او گَشَايِشِ خَوَاهَدِ دادِ. سِپَسِ اِمَامِ عَلَيْهِ السَّلَامِ فَرَمُود: خَانَه هَائِي كِه دَرِ اَنها نَمَازِ شَبِ خَوَانَدَه مِي شُودِ نُورِشِ بَرَايِ اَهْلِ اَسْمَانِ مِي دَرِخَشَدِ هَمَانطُورِ كِه نُورِ سِتارگانِ بَرَايِ مَرْدَمِ زَمِينِ مِي دَرِخَشَدِ.» چَقْدَرِ زِيبَا چَقْدَرِ خُوبِ مَگِه مَا چِي بَه غَيْرِ اِنِ چِيزايِي كِه اِمَامِ فَرَمُودَنَدِ مِي خَوَاهِيْمِ پَسِ از دَسْتِ نَدِيْمِ... شَبِ نَشِينِي هَامُونِ رُو بَذَارِيْمِ فِقْطِ بَرَايِ خَدَا...

و چوب نا اميدي هم رو به زمين بذاريد كه يه مژده بسيار عالي هم از حضرت رضا عليه السلام براتون دارم هر كار مي كنيد اين شعار اسلام زمين نماند: الامام الرضا عليه السلام: «مَنْ لَمْ يَقْدِرْ عَلَى مَا يَكْفُرُ بِهِ ذُنُوبَهُ، فَلْيَكْثِرْ مِنَ الصَّلَاةِ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ؛ فَإِنَّهَا تَهْدِمُ لِلذُّنُوبِ هَدْمًا؛ هَرِ كَسِ تَوْلَنايِي دادِنِ كَفَّارَه بَرَايِ گِناهاشِ رَا نَدَاشْتِ، بَرِ مُحَمَّدِ وَ خَانَدانِ او فَرَاوانِ صَلَواتِ بَفَرَسْتَدِ؛ زِيْرا صَلَواتِ، گِناهانِ رَا بَه كَلِّيِ از بِيْنِ مِي بَرَد.»

اللهم صل على محمد و آل محمد

و الحمد لله رب العالمين

و السلام عليكم و رحمه الله و بركاته